

واژه نامه سیاسی

1- آپارتاید (Apartheid)

این واژه انگلیسی یکی از اشکال وحشیانه تبعیض نژادی را بیان می کند و در اصل عبارتست از سیاست تبعیض که نژادپرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست بومی و هندیان آن کشور اعمال می کنند.

از نظر لغوی به معنای مجزا و جدا نگهداشتن است. آپارتاید یعنی جدا نگه داشتن افراد متعلق به نژادهای غیرسفید، مجبور کردن آن ها به اقامت در محلات و استان های خاص، محروم کردن آن ها از کلیه حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت. در مناطقی که سیاهپوستان مجبور به اقامت در آن می شوند و حق خروج از آن را ندارند حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست. بر اثر مبارزه مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیایی و آفریقایی، رسماً آپارتاید غیر قانونی شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه های چندی علیه آن تصویب کرده و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانسته است ولی بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه نژادپرستی و استثمار و نو استثمار هستند همچنان این شیوه ضد انسانی و خشن تبعیض نژادی حکمفرماست.

2- آپولیتیسیم (Apolitisme)

یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست و خودداری از شرکت در جریان سیاسی، از داشتن مشی صریح سیاسی. این واژه از ریشه پولیتیک به معنای سیاست و پیشوند «آ» با مفهوم نفی ترکیب شده است. لاقیدی و بی اعتنائی نسبت به حیات سیاسی و احتراز از آن عمداً در رژیم های سرمایه داری بین توده های مردم رواج داده می شود. عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه به حیات اجتماعی و سیاسی ناشی از آنست که زمامداران کشورهای سرمایه داری سعی می کنند با همه وسائل توده ها را از عقب ماندگی ایدئولوژیک نگاهدارند و توجه آن ها را از مسائل میهن و اجتماع خود به مطالب به کلی فرعی و زندگی روزمره و مسائل شخصی منحرف سازند. یک علت دیگر آپولیتیسیم یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست همچنین سرخوردگی برخی اقشار از سیاست دول و احزاب و وعده های توخالی آن ها و سپس عمل نکردن آن هاست. این روش همچنین از طریق اعمال فشار به شکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای اقشار خاص اجتماعی به زور اجرا می شود. لاقیدی نسبت به سیاست و مسائل میهنی و طبقاتی و اجتماعی کاملاً به سود محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است. زیرا زحمتکشان را از نبرد به خاطر خواست های خود، از مبارزه طبقاتی از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور می کند. در حقیقت نمی توان در جامعه زندگی کرد و در سیاست مداخله نداشت. عدم توجه به امور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً به یک سیاست مضر، به یک سیاست بد، به یک سیاست ارتجاعی مبدل می شود.

3- اتحاد مقدس (Sainte alliance)

این یک اصطلاح رایج در مباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود آن دسته بندی و ساخت و پاخت گروهی برای اجرای سیاست در جهت خلاف مصالح ملی و ترقی خواهانه

است. مثلاً می‌گوییم امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و جانبداران آن‌ها در این ناحیه می‌خواهند اتحاد مقدس در خلیج فارس علیه نهضت‌های آزادیبخش ملی خاورمیانه و نزدیک ایجاد کنند یا می‌گوییم کودتای 28 مرداد را اتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما و امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و سازمان‌های جاسوسی آن‌ها براه انداخت. از این مثال‌ها معلوم می‌شود که در اینجا کلمه «مقدس» دارای آن مفهوم مقدس و پاک نیست بلکه بر عکس ناپاکی زد و بند و ارتجاعی بودن دسته‌بندی را می‌رساند. علت رواج این اصطلاح را در تاریخ اوایل قرن گذشته باید جستجو کرد. در حقیقت عبارت «اتحاد مقدس» نام سازمانی بود که پس از سقوط ناپلئون توسط امپراطوران و سلاطین آن وقت اروپا ایجاد شد و هدفش سرکوب نهضت‌های انقلابی و آزادی در اروپا بود. سازمان موسوم به «اتحاد مقدس» ماه سپتامبر سال 1815 در پاریس رسماً تشکیل شد و در آن تزار روسیه امپراطور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباً کلیه سلاطین و تاجداران اروپا که حافظ نظام اشرافی و مخالف هر گونه تحول دموکراتیک و استقلال طلبانه بودند به این اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان هم اگر چه رسماً به این سازمان نپیوست ولی اصول آن را تایید می‌کرد و علناً از سیاست آن طرفداری می‌کرد. مبتکر و رهبر عملی این سازمان ارتجاعی و به هم پیوسته سیاه‌ترین نیروی‌های مجرد زمان تاریخ صدر اعظم اتریش و الکساندر اول تزار روسیه بودند. اتحاد مقدس هر چند سالی یک بار کنگره تشکیل می‌داد و تدابیر لازم برای سرکوب خلق‌ها و نهضت‌های انقلابی اتخاذ می‌کرد. هزاران تن اسپانیایی، ایتالیایی، یونانی و غیر یونانی قربانی روش‌های خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سرکوب نهضت‌های انقلابی را همواره با عبارت جلوگیری از اشاعه ائتلاف توجیه می‌کردند که بالاخره در نتیجه تضادهای داخلی بین سلاطین و امپراطوران عضو سازمان و بین منابع طبقات حاکمه آن‌ها از قدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال 1830 در فرانسه و سپس موج انقلابات عظیم و پی‌در پی سال‌های 1846-1848 در اغلب کشورهای اروپایی برای همیشه دیوارهای اتحاد مقدس را از هم گسیخت و آن را نابود کرد.

4- ارتجاع (Reaction)

در مفهوم سیاسی این واژه به معنای مخالفت با پیشرفت اجتماعی به معنای مبارزه طبقات و اقلیت در حال نابودی و زوال علیه جامعه است.

سیر جبری تاریخ و مبارزه توده‌ها جوامع بشری را به سوی رشد و ترقی می‌برد و اقلیت و طبقاتی را که صاحب امتیازات مربوطه هستند و با سیر آتی جامعه مخالفند و می‌ایند وضع موجود را حفظ کنند به نابودی حتمی محکوم می‌کند. چنین است نابودی برده‌داران و سپس فئودال‌ها و سپس سرمایه‌داران هر یک در دوران تاریخی معین خود مطابق با سطح رشد نیروهای تولیدی. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمارگرانه خود، برای حفظ امتیازات و موجودیت خود، با ترقی جامعه در تضاد واقع می‌شوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت می‌ورزند. مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده‌ای می‌شوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است. بنابر این ارتجاع یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم به نابودی، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت.

ارتجاع گاه به شکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده مردم جلوه‌گر می‌شود. گاه در سیمای افکار و عقاید پوسیده و کهنه با تکیه بر عادات و عقوبت‌ماندگی‌های فرهنگی علیه اندیشه‌های ترقی‌خواهانه مبارزه می‌کند. ارتجاع به شکل تشدید ستم بر توده‌های زحمتکش از نظر اقتصادی و سیاسی و بر ملت‌هایی که از حقوق خود محروم شده‌اند و یا به شکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را به جلومی‌راند تظاهر می‌کند. در عصر امپریالیسم در کشورهای جلو افتاده از نظر صنعتی، فاشیسم و میلیتاریسم جلوه‌های ارتجاع

هستند. مرتجع به کسی می گویند که روش خصمانه ای با هر چه مترقی، نو، بالنده و پیشرو است داشته باشد و برای حفظ یا احیاء مجدد نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

5- آریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند. از ثروت و نفوذ برخوردارند، صاحب مقامات عالی هستند و چه بسا که به اصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازات می بالند. در اصل واژه آریستوکراسی، آن قشر بالایی در پایان جامعه کمون اولیه را معین می کرد که صاحب درآمد و ثروت شده یا از اعقاب سران قبیله و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا آریستوکراسی یا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پدر شاهی پدید می شود. در جامعه برده داری واژه آریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده های برده دار و صاحب اراضی وسیع بود. در جامعه فئودالی آریستوکرات به اشراف صاحب زمین های فراوان و درباریان منتفذ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی می گفتند که همه این امتیازات نیز ارثی بود. نخستین انقلابات بورژوازی منجمله علیه آریستوکراسی متوجه بود که در بعضی کشورها دست آن ها را از قدرت سیاسی کوتاه کرده و در بسیاری دیگر و طبقه استثمارگر بورژوازی و فئودال های آریستوکرات به توافق و تفاهم رسیدند و در حکومت شریک شدند. در جریان تکامل جامعه سرمایه داری بسیاری از آریستوکرات ها خود را با شرایط جدید تطبیق داده و همه به سرمایه داران بزرگ مبدل شدند.

اینک در مباحث اجتماعی لفظ آریستوکرات به معنای عام قشر فوقانی صاحب امتیاز و دارای نفوذ از یک طبقه یا گروه های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند به کار میرود. عبارت «آریستوکراسی کارگری» اصطلاحاً درباره آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه داری به کار می رود که از سودهای بسیار کلان انحصاری سهمی می برند و از توده کارگران جدا هستند و محصول نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی سرمایه داری در بین پرولتاریا می باشند.

6- استثمار (Exploitation)

واژه استثمار از ریشه «ثمر» و معادل فارسی آن «بهره کشی» است و در مباحث اقتصادی و اجتماعی به معنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است: به دست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. در اصطلاح اقتصادی یعنی گرفتن محصول کار اضافی و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً به هنگام به کار بردن این اصطلاح می گویند استثمار فرد از فرد. استثمار ویژه همه جوامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد یک طبقه، طبقه حاکم که صاحب وسائل تولید هستند افراد طبقات دیگر را مورد بهره کشی قرار داده و از ثمره رنج آن ها گنج بر می دارند. پس علت استثمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ولی اشکال استثمار وابسته است به خصالت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است.

بهره کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست و از آغاز پیدایش جامعه بشری موجود نبوده و جلودانی نیز نخواهد بود. استثمار در نخستین دوران صورت بندی اجتماعی - اقتصادی (یعنی کمون اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله تلاش این دوران پدید گشت. پیدایش استثمار معلول عوامل زیر بود:

تکامل نیروهای تولیدی که منجر به تقسیم اجتماعی کار و پیدایش اضافه محصول و به دنبال آن ها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمدها شد. بر این شالوده تجزیه جامعه به طبقات متناقض پدید گشت و به جای جامعه بی طبقه اولیه طبقات اجتماعی بهره کشان و بهره دهان پدید آمدند. نخستین دورانی در جامعه بشری که بر شالوده استثمار استوار بود جامعه برداری است که پایه آن را مالکیت کامل برده دار بر وسائل تولید و برخورد تولید کننده یعنی برده تشکیل می داد.

در دوران فنودالیسم پایه استثمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر مصرف یا رعیت که البته این امر به نسبت کم یا بیش با خصوصیات بسیار متفاوت در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره کشی فنودالی را در ممالک گوناگون با ویژگی های خاص به وجود آورد.

آخرین دوران متکی به استثمار فرد از فرد دوران سرمایه داریست که در آن مالکیت خصوصی سرمایه داران وسیله بهره کشی از کارگران و زحمتکشانی است که خود به اصطلاح آزادند و تحت مالکیتی نیستند ولی نیروی کارشان وسیله استثمار صاحبان سرمایه است. این ها کارخانه ها، کارگاه ها، معادن و زمین ها و وسائل تولید کشاورزی و بانک ها و وسائل توزیع و وسائل حمل و نقل و غیره و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمره کار کارگران و سایر زحمتکشانشان یدی و فکری که فاقد وسیله تولیدند برخوردار می شوند.

استثمار موجب می شود که به قیمت فقر و بدبختی توده ای کثیر که کار می کنند و تولید می کنند مشتی افراد صاحب وسائل تولید، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار منافعی با دموکراسی و با حقوق بشری است. تمام این مفاهیم در جوامعی که استثمار حاکم است نمی تواند کمترین معنایی داشته باشد. تمام هیاهوی ایدئولوگ های سرمایه داری و مبلغین رژیم های عوام فریب در این موارد به کلی پوچ و میان تهی است زیرا شالوده ظلم اجتماعی و حق کشی، نابرابری و ستمگری، استثمار است و استثمار خود همزاد جدایی ناپذیر سرمایه داری، سودکلانی که سرمایه دار در نتیجه کار کارگر به دست می آورد، بهره مالکانه یا اجازه زمین که مالک و زمیندار از دهقان زحمتکش می گیرد استثمار است و برای الغای آن باید همه وسائل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه کار و زحمت زحمتکشانشان به جیب کسی دیگر نرود. این امریست که در دوران سوسیالیسم صورت می پذیرد و در جریان ساختمان آن همه طبقات استثمار گر و بهره کشی فرد از فرد از میان می رود.

7- استراتژی و تاکتیک (Strategie et Tactique)

واژه های استراتژی و تاکتیک در زمینه های دیگری جز مباحث سیاسی و حزبی مثلاً در امور نظامی یا دیپلماتیک و یا کارهای اقتصادی و غیره مورد استعمال دارد. مثلاً در امور نظامی اولی به معنای هدف های نقشه های دورنمایی، مجموعه ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ و دومی به معنای هدف های نزدیک، اقدامات بلافاصله، عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص به کار می رود.

ولی در این بحث مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه کارگر در پیکار وی به خاطر رهایی اجتماعی و ملی، به خاطر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. در این معنا استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و همه زحمتکشانش. استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله معین از انقلاب، تدوین نقشه های ضرور ارتش برای استفاده از ذخائر مستقیم و غیر مستقیم نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و

عملیات این نیروها، استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله معین از پیکار رهایی بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساساً و عملاً بلا تغییر می ماند. مثال بزنیم: حزب توده ایران که هدف غایی خود را ایجاد جامعه سوسیالیستی در ایران قرار داده معتقد است که در شرایط کنونی کشور ما انقلاب دارای دو مرحله استراتژیک است:

مرحله نخست: انقلاب دموکراتیک و ملی است که در نتیجه انجام آن باید رژی می دموکراتیک و ملی استقرار یابد که استقلال یابد که استقلال سیاسی و اقتصادی میهن ما را تامین کند، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دموکراتیزه کند و میهن ما را از راه رشد غیر سرمایه داری به سوی ترقی ببرد. استراتژی حزب ما برای این مرحله در اسناد و برنامه حزبی تعیین می شود.

مرحله دوم پس از نیل به این هدف های استراتژیک و انجام این مرحله دموکراتیک و ملی انقلاب آغاز می شود و عبارتست از مرحله سوسیالیستی انقلاب، در آن مرحله هدف استراتژیک عبارتست از ساختمان پایه های مادی و غنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه سوسیالیستی.

شعارهای استراتژیک یعنی آن شعارهایی که خواست های حزب را در مرحله معین استراتژی بیان می کند.

تاکتیک چیست؟ تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می گیرد. هدف های مشخص و نزدیک تر و محدود تر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش به دست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه، اجرای موفقیت آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص، عقب راندن دشمن از این یا آن موضع است. و همه این ها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژیک و به خاطر خدمت به آن هدف است و برای رسیدن به آن. البته از آنجا که اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات به سرعت نیز انجام می پذیرد و در نهضت جزر و مد پدید می گردد، تغییر و تحول اشکال و روش ها و متدهای تاکتیکی اجتناب ناپذیر است. نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه از جانب حزب برای تامین موفقیت ضروریست. حزب باید به درستی بهترین و مناسبترین شکل و اسلوب مبارزه تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند، همواره با مهارت و طبق شرایط متغیر موجود آماده تغییر اسلوب های تاکتیکی باشد. مراحل و اسلوب ها، اشکال سازمانی، صور مبارزه، شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین گردد و به نحوی عمل گردد که بتوان به هدف استراتژیک رسید. شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهایی که برای مراحل کوتاه مدت با خواست های مشخص تاکتیکی معین می شود.

در اسناد و مدارک حزب توده ایران شعارها و خواست های تاکتیکی نیز بیان می شود. پیرامون رابطه موجود بین هدف استراتژیک اصلی و شعارهای عمده تاکتیکی و هدف های مبرم در سند تحلیلی از وضع کشور ما که توسط کمیته مرکزی حزب توده ایران تهیه شده (1348) چنین می خوانیم:

آنچه در جریان این مبارزات باید از مد نظر دور نیفتد هدف و دورنمای مبارزه در مرحله کنونی انقلابست. مبارزه در راه شعار عمده و هدف های مبرم هیچگاه نباید ما را چنان به خود مشغول دارد که هدف و دورنمای مبارزه انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدف های مبرم و سائلی است برای ایجاد هر چه بیشتر در زمینه اجتماعی لازم به منظور تحقق هدف اصلی مبارزه انقلابی مردم یعنی استقرار حکومت ملی و دموکراتیک. پیروزی نظام ملی و دموکراتیک در کشور ما خود محمل ضرور برای سیر جامعه به طرف سوسیالیسم است. تنها در این پیوند دیالکتیکی بین هدف های تاکتیکی و

هدف استراتژیک مرحله کنونی انقلاب ایران است که مبارزات ما در راه خواسته های مبرم کنونی محتوی واقعی انقلاب خود را کسب می کند.

استراتژی و تاکتیک، علم رهبری مبارزه پرولتاریا دارای اصول و قواعدی است. اندیشه های اساسی این علم را بینان گذاران مارکسیم - مارکس و انگلس - بیان نمودند. لنین با تعمیم تجربه انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم رهبری نبرد طبقاتی را بنیان گذارد. استراتژی و تاکتیک با تجربه غنی نیم قرن اخیر مبارزه طبقه کار گروه زحمتکشان به خاطر آزادی اجتماعی و ملی، به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و از راه تعمیم این تجربیات تکامل یافته و می یابد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه و مبارزه انقلابی به دست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه های صحیح استراتژیک و تاکتیک عبارتست از مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور و احتراز از رویونیسم چپ و راست.

یک سلسله از اصول و قواعد استراتژیک و تاکتیک که طبق تجربه به دست آمده، تعمیم یافته صحت آن ها در عمل ثابت شده و باید در جریان مبارزه و رهبری آن مراعات گردد عبارتند از: متحد کردن کلیه نیروهایی که می توان در یک لحظه ای معین علیه دشمن متحد کرد، منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره های دائمی و موقت انقلاب، تعیین ضعیف ترین نقطه دشمن، تعیین جهت ضربه، تشخیص قوای دوست، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به یک عمل، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه، تعیین افراد مناسب برای ماموریت ها، تقسیم مسائل و مشکلات به گروه ها و حل آن ها بر حسب گروه، طرح جسورانه هدف و سیر احتیاط آمیز و با دقت به طرف آن ها، آمیختگی صور مبارزه، تعیین اشکال سازمانی مناسب و غیره.

8- استعمار (Colonisation)

استعمار عبارت است از سیاست دول امپریالیستی که هدفش برده کردن و بهره کشی از خلق های کشورهای دیگر، خلق های کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد است. دول امپریالیستی برای تحکیم سیطره خویش مانع تکامل فنی و اقتصادی و فرهنگی این کشورها می شوند. البته در قرون گذشته یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار سرزمین های غیر وجود داشته ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده ایم که خود به شکل تقسیم سرزمین های جهان و ایجاد امپراطوری های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است.

مستعمره: یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً در همه شئون تابع دولت امپریالیستی استیلاگر است. این دولت و انحصارات امپریالیستی آن از مستعمره به عنوان مواد خام و نیروی کار ارزان بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه گذاری های پرسود و همچنین به مثابه پایگاه های نظامی و سوق الجیشی استفاده می کنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی چیست؟ در کنار مستعمرات، کشورهای نیمه مستعمره و وابسته نیز وجود دارد که در شئون مختلف سیاسی یا اقتصادی دارای وابستگی ها و تابعیت های کم و یا زیاد نسبت به دول امپریالیستی هستند. عبارت «سیستم مستعمراتی امپریالیسم» یعنی مجموعه همه مستعمرات، نیمه مستعمره ها و ممالک وابسته که توسط امپریالیست ها مورد بهره کشی قرار گرفته و تحت سلطه آنان قرار دارند. این سیستم در مرحله انحصاری سرمایه داری به وجود آمد. در آغاز قرن کنونی چند کشور بزرگ امپریالیستی با توسل به نیروی ارتش و واحدهای مستعمراتی و لژیون های خارجی، تقسیم سرزمین های جهان را

بین خود پایان داده بودند و از آن پس بارها برای تقسیم مجدد جهان و تسخیر مستعمرات جدید با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند و درباره این دورانست که لنین مینویسد:

سرمایه داری به یک سیستم جهانی ستم استعماری و تسلط مالی بر اکثریت عظیم مردم جهان توسط مشتی کشورهای به اصطلاح جلو افتاده مبدل شده است.

متروپل: یعنی کشور امپریالیستی صاحب مستعمره، انحصارات بزرگ کشور متروپل با نیروی عظیم مالی و صنعتی خود سد کلانی به حساب غارت و بهره‌کشی از مستعمرات به دست می‌آورند. به علت بازوی کار ارزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی مواد خام، سرمایه‌گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه‌ای به بار می‌آورد. هم‌زمان با غارت آشکار مردم این سرزمین‌ها و ثروت‌های ملی آنان، کشور مستعمره به زاینده کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل می‌شود.

عقب ماندگی اقتصادی یکی از شوم‌ترین و سنگین‌ترین نتایج سلطه استعماری است. انحصارات متروپل مانع تکامل صنایع و به‌ویژه ایجاد صنایع سنگین، مانع رشد تکنیک و هم‌زمان با آن مانع تقویت کادرهای ملی می‌شوند. اقتصاد برخی از این سرزمین‌ها را به اقتصاد مونو کولتیر «یک محصولی» مثل نفت یا نیشکر یا قهوه یا مس مبدل می‌کنند که تمام سر رشته آن هم در دست انحصارات امپریالیستی است. این امر خود بعداً دشواری‌های عظیم در راه ایجاد یک اقتصاد ملی متوازن و همه‌جانبه به بار می‌آورد. مبادله‌نا برابر وجه مشخصه تجارت بین متروپل و مستعمره، یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارات است. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حامی و پشتیبان مرتجع‌ترین قشرهای محلی بوده، اشکال فئودالی و ما قبل فئودالی را همچنان پا برجا نگهداشته به کمک آن، اقتصاد را به عقب‌ماندگی و زحمتکشان را به فقر و گرسنگی محکوم می‌کرده است. عقب‌ماندگی اقتصادی محصول غارت و سلطه انحصارات امپریالیستی و نتیجه سیاست استعماری دول امپریالیستی است نه ثمره مناسبات اقتصادی معمولی بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی به طور اعم.

مبارزه علیه استعمار و فروریختن سیستم مستعمراتی: علیه سلطه استعماری، علیه این غارت و سیطره سیاسی و اقتصادی خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره به پا خاسته و مبارزه شدیدی را برای آزادی ملی و استقلال آغاز کردند. نهضت استقلال طلبی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر وارد مرحله نوین و پرتوانی شد و پس از جنگ دوم جهانیگیر و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم به دوران عالی تری گام گذاشت. پیدایش و تحکیم سوسیالیسم، عصر رهایی ملل ستمدیده را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت‌های رهایی بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری را در هم پیچید.

انقلاب‌های خروشان ملی ارکان امپریالیسم را به لرزه در می‌آورد. لبه تیز این یورش جهانی متوجه امپریالیسم آمریکاست که به مدافع اساسی سیستم بهره‌کشی استعماری، به ژاندارم درجه یک بین‌المللی بدل شده است. در نتیجه این نبرد به جای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه‌مستعمره بیش از پیش کشورهای مستقل و نوبنیاد پدید گشته و پدید می‌گردد.

ولی این مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. ملی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند به مراحل مختلفی از رهایی رسیده‌اند. بسیاری از آن‌ها دولت‌های ملی تشکیل داده‌اند ولی همچنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش می‌کوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. ملل کشورهایی که ظاهر مستقل ولی عملاً در قید وابستگی سیاسی و اقتصادی انحصارهای بیگانه هستند برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم‌های ارتجاعی و استبدادی بپا می‌خیزند. نهضت آزادی بخش ملی در کنار کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش‌پا افتاده به یکی از سه عامل عمده ضد

امپریالیستی عصر ما بدل شده است. در مقابل این موج عظیم، امپریالیست ها به روش های نوین بهره کشی متوسل شده اند که مجموعه آن را استعمار نوین می نامند.

9- اشکال مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا

با تکامل سرمایه داری پرولتاریا نیز رشد می کند و اشکال مبارزه او علیه بورژوازی متنوع تر و حادث تر می گردد. مبارزه طبقاتی به ویژه در سه شکل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک ظاهر می کند.

الف - مبارزه اقتصادی

ساده ترین شکل مبارزه است که برای توده های وسیع کارگران و زحمتکشان قابل حصول است. مبارزه اقتصادی مبارزه پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و زندگی خود. این مبارزه به صورت مبارزات صنفی و مطالباتی در می آید. کارگران ضمن این مبارزه از کارفرمایان افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، تعیین حداقل مناسب دستمزد، مرخصی با استفاده از حقوق، حق بازنشستگی، بیمه اجتماعی، حق تشکیل سندیکا و غیره را طلب می کنند و برای قبولاندن این خواست ها با انواع پیکارها منجمله به اعتصاب دست می زنند. مبارزه اقتصادی پرولتاریا از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نقش بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریا دارد. این مبارزه توده های وسیع پرولتاریا را به مبارزه جذب می کند و مکتب خوبی برای سازماندهی و تشکل آن هاست. در جریان مبارزه اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالا می رود و همبستگی طبقاتی آن ها تحکیم می شود. در جریان این مبارزه بود که نخستین سازمان های کارگری یعنی سندیکاها، اتحادیه ها، کنوپراتیوها و صندوق های تعاون پدید آمدند. اما مبارزه اقتصادی دارای خصلت محدود است. این هنوز مبارزه تمام طبقه پرولتاریا علیه طبقه بورژوازی نیست بلکه برخورد گروه های کارگران با سرمایه دار صاحب این یا آن کارخانه و موسسه در این یا آن منطقه است. هدف این مبارزه افق اساس سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی و مسائل تولید نیست و وظیفه محو قدرت دولتی بورژوازی را در برابر خود قرار نمی دهد. هدف مبارزه اقتصادی نه از بین بردن استثمار بلکه محدود کردن آن و کاستن آنست. با رشد و تکامل پرولتاریا مبارزه اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه ها و مناطق جداگانه به مبارزه مشترک طبقه کارگر یا طبقه سرمایه دار به مثابه یک واحد اجتماعی بدل می گردد و مبارزه طبقاتی در شکل سیاسی خود که شکل عالی تری است بروز می کند.

ب- مبارزه سیاسی

مبارزه به خاطر نابودی پایه های نظام سرمایه داری، مبارزه به خاطر در دست گرفتن قدرت سیاسی، به خاطر دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه اقتصادی می تواند تا حدودی وضع مادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را به پاره ای گذشت ها وادار سازد، ولی ارضاء و تامین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او دایر به رهایی از استعمار برای همیشه فقط با نابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا مبارزه سیاسی دست می زند و از وسائل مختلف از قبیل اعتصابات سیاسی، دموکراسی مبارزه مسالمت آمیز برای اشغال کرسی های پارلمانی و بالاخره مبارزه مسلحانه استفاده می کند. معذالک همه این وسائل در آخرین تحلیل تابع وظیفه تدارک و اجرای انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی عالی ترین مرحله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، وسیله منحصر به فرد و قاطع نابودی سرمایه داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست.

برای جنبش انقلابی پرولتاریا مبارزه ایدئولوژیک یعنی مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی، ایدئولوژی مسلط در جامعه سرمایه داری و به خاطر پیروزی ایدئولوژی پرولتاریایی سوسیالیستی، اهمیت فراوانی دارد.

تکامل سرمایه داری ناگزیر مستلزم اتحاد و تشکل پرولتاریاست. معذک پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه داری نه تنها باید به مثابه طبقه تشکیل شود بلکه باید به منافع طبقاتی خود به وظیفه شگرف تاریخی خود آگاهی یابد. برای اینست که پرولتاریا به تئوری انقلابی نیازمند است. خود پرولتاریا به علت نداشتن وقت و فرصت، نداشتن وسائل و کمی آموزش قادر نیست چنین تئوری را ایجاد کند. این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که به سوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید. این تئوری انقلابی جدید همان مارکسیسم - لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا - مارکس و انگلس و لنین - آن را ایجاد کردند ولی با تدوین تئوری مترقی انقلابی وظیفه پایان نمی پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری باید آن را در افکار کارگران رسوخ داد.

بنابر این مبارزه ایدئولوژیک علیه جریان خودرو در جنبش کارگری نیز هست. مبارزه به خاطر این که توده های وسیع پرولتاریایی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را فراگیرند. مبارزه ایدئولوژیک نیز مانند مبارزه اقتصادی به خودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرنوشتی سلطه بورژوازی و برقراری سلطه پرولتاریاست.

10 - اقتصاد سیاسی (Economic politique)

اقتصاد سیاسی عبارتست از علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلف تکامل جامعه انسانی.

از همان دوران بردگی که اقتصاد سیاسی به مثابه یک دانش عملی به ظهور پیوست ماهیت طبقاتی آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکمه از آن برای توجیه ایدئولوژیک حق برده داران به داشتن و استعمار بردگان استفاده کردند. به تدریج با رشد جامعه و مناسبات اجتماعی و اقتصادی اهمیت علم اقتصاد نیز بیشتر می شود.

اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی طی جریان تکامل شیوه تولید سرمایه داری پدید می آید که نمایندگان برجسته آن نظیر آدام اسمیت و دیوید ریکاردو گام های مهمی در راه درک قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه داری را شالوده ریزی کرد ولی این مکتب البته نظام سرمایه داری را بدون نقص و جاودانی می انگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه تکاملش با فنودالیسم مبارزه می کرد و نقش مترقی داشت. اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب در انگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در این دوران طی مبارزه خود با مبادی قرون وسطایی و فنودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه داری و امحاء مقررات فنودالی را در حیات اقتصادی طلب می کردند و از این راه می خواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی و به عبارت امروزی عینی بودن این قوانین را اثبات کنند و به همین جهت هم به تجزیه و تحلیل شیوه تولید سرمایه داری و قوانین درونی آن پرداختند. آن ها اساس تئوری ارزش بر پایه کار را تدوین کرده و بر این اساس مقولاتی نظیر بهره مالکانه و ربح و سود را توضیح می دادند. ریکاردو حتی در این تجزیه و تحلیل به وجود تناقض بین دستمزد و سود پی برد که خود اساسی برای درک تضاد بین سرمایه داری و پرولتاریا به شمار می رود. درباره اهمیت این کتاب باید گفت که یکی از منابع سه گانه مارکسیسم را همین تئوری تشکیل می دهد که به نحوی انتقادی و خلاق از

جانب مارکس مورد استفاده قرار گرفت و در ضمن نقائص و محدودیت های طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اینک توضیحاتی درباره اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی: این مکتبی در اقتصاد سیاسی است که معرف منافع خرده بورژوازی و سایر گروه های دارای وضع میانه بین بورژوازی و پرولتاریاست. این مکتب در آغاز قرن نوزدهم و هم زمان با تشدید ورشکستگی و خانه خرابی تولید کنندگان کوچک به ظهور پیوست. سیسموندی (sismondi) در سویس و پرودون (proudhon) در فرانسه و گری (grey) در انگلستان معروف ترین نمایندگان این مکتب هستند. آن ها توانستند برخی از تضادهای سرمایه داری را بر ملا کنند و تولید بزرگ سرمایه داری را از موضع خرده بورژوازی مورد انتقاد قرار دهند. عنصر مثبت در این مکتب همین انتقاد و پی بردن به برخی تضادهای اقتصاد سرمایه داریست. مطالبی مربوط به ورشکستگی تولید کنندگان کوچک و هر ج و مرج در تولید، اجتناب ناپذیری بحران ها توسط این مکتب بررسی شده است ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه داری و راه های تکامل آتی آن را نمی دیدند.

پیشنهاد های آنان برخی تخیلی و غیر عملی و برخی ارتجاعی و مغایر با روح تکامل جامعه بود. در زمان حاضر بازماندگان این مکتب در کشورهای امپریالیستی پیدایش و تکامل انحصار های بزرگ را نتیجه تکامل عینی و ناگزیر جامعه سرمایه داری می دانند و منکر آنند که دولت در حقیقت آلت و وسیله ای در دست سرمایه های انحصاریست و از آن جهت که پنداری واهی درباره دولت و ماهیت آن تبلیغ می کنند نقش منفی بازی می کنند و در برخی از کشورهای در حال رشد، اقتصاد دانان طرفدار این مکتب در بسیاری موارد در نهضت دموکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی شرکت می جویند و با امپریالیست ها مخالفند ولی نمی توانند افق روشن و راه صحیحی در مقابل جامعه خود و رشد اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند.

درباره اقتصاد سیاسی مارکسیستی به طور خلاصه باید گفت که پیدایش آن وابسته به ظهور پرولتاریا به مثابه یک نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالیقدر جنبش کارگری در نیمه دوم قرن نوزدهم شیوه تولید سرمایه داری را همه جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار دادند و با بهره گیری از عناصر علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی، اقتصاد سیاسی پرولتاری را به مثابه یک علم تمام عیار تدوین نمودند که خود هم اکنون بخش مهمی از اجزاء متشکله تئوری مارکسیسم - لنینیسم بشمار می رود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسائل اساسی اقتصادی را توضیح می دهد و مرتباً غنی تر می شود. این مکتب مناسبات بین انسان ها و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی و تولیدی را روشن می سازد و روابط تولیدی را در مجموعه روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی می شمارد و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن یک نظام اجتماعی به جای نظام اجتماعی دیگر را کشف کرده و توضیح می دهد. علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی درونی پیدایش، تکامل و نابودی اجتناب پذیر شیوه تولید سرمایه داری را علماً ثابت کند.

از آنجا که نظام اقتصادی شالوده و پایه ایست که بر آن مجموعه روبنای سیاسی قرار دارد، مارکس توجه ویژه ای به مطالعه و کشف قوانین عینی و اقتصاد سرمایه داری معطوف داشت. کتاب کاپیتال یا سرمایه اثر مارکس به این تجزیه و تحلیل اختصاص دارد و در آن راز استثمار سرمایه داری و مناسبات اقتصادی بین کار و سرمایه، تضاد طبقاتی در این جامعه و چگونگی تبدیل انقلابی آن به جامعه سوسیالیستی بیان می گردد. شالوده اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه داری را برملا می سازد. رسالت تاریخی طبقه کارگر نقش رهبری کننده وی در سرنوشت سرمایه داری و در امر ساختمان سوسیالیسم بر شالوده همین تئوری بیان شده است. علم اقتصاد مارکسیستی به این ترتیب اسلحه نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و

کارگري است. کشف قوانین آخرین مرحله سرمایه داري يعني امپريالیسم و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشان ترین وجهي توسط لنین صورت گرفت. نیروي حیاتي علم اقتصاد مارکسیستی در رابطه خلل ناپذیرش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائماً تکامل یابنده وي نهفته است. این علم به وسیله تعمیم دائمی تجزیه تکامل اقتصاد سرمایه داري و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتباً غنی تر می شود.

10- الیگارشی (oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبان های اروپایی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج الیگارشی عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروه های معدودی از ثروتمندان، استثماریان و صاحبان نفوذ و بنابر این یکی از اشکال حکومتی در نظام های استثماریست. چنین شکل حکومتی در دوران های مختلف اقتصادی و اجتماعی (برده داري و فئودالیته و سرمایه داري) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مشتکی افراد معدود ولی زورمند و مقتدر همه اهرم ها را به دست خود گرفته و برتوده عظیم مردم حکمروایی می کردند. اینست مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه از لغت یونانی اولیگاریکا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان به معنای حکومت عده ای قلیل بوده است، عده ای که البته قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه را تشکیل می دادند و به همین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه و یا هیئت حاکمه یا گروهی، معدود از نظر عده ولی مقتدر از نظر نفوذ و ثروت نیز مستفاد می گردد.

در اقتصاد و آثار سیاسی و اجتماعی عبارت الیگارشی مالی نیز بسیار رایج است. الیگارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از سرمایه داران بزرگ مالی که عملاً مالک انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دست های خود نظارت بر شاخه های اساسی اقتصاد را متمرکز ساخته اند. بنابر این عبارت الیگارشی مالی مربوط به مرحله امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه داري است. الیگارشی مالی یعنی تسلط اقتصادی و سیاسی مشتکی سرمایه دار بزرگ در عصر امپریالیسم پیدا می شود و هنگامی که عده کمی از انحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط را در همه شاخه های اقتصاد سرمایه داري احراز میکنند و در نتیجه آمیختگی سرمایه صنعتی انحصاری و سرمایه بانکی انحصاری آنچه را که سرمایه مالی می نامیم به وجود می آید.

اینست مفهوم الیگارشی مالی - به عنوان نمونه در ایالات متحده امریکا يك گروه معدود از انحصارات بسیار قدرتمند مالی نظیر مورگان و روکفلر بر سراسر اقتصاد و سیاست کشور حکمروایی دارند. در خود امریکا این افراد به 60 خانواده بزرگ معروفند اگر چه از نه گروه تجاوز نمی کنند. این ها تمام رشته های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و سایر وسائل تبلیغاتی و دستگاه دولتی و بنگاه ها و موسسات فنی و غیره و غیره را در دست گرفته اند. خانواده مورگان 12 موسسه عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، نظامی با ثروتی بیش از 50 میلیارد دلار، خانواده روکفلر موسسه بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه 40 میلیارد دلار، خانواده دوپن صنایع شیمیایی و اتومبیل سازی، خانواده ملون صنایع آلومینیوم، خانواده فورد صنایع اتومبیل ساز را تحت نظارت کامل دارند. در فرانسه این الیگارشی به 100 خانواده معروف است که سرمایه های انحصاری، بانک ها و صنایع را در اقتصاد فرانسه در دست دارند. شناپدر، داسو، ماله از مهم ترین خانواده های الیگارشی مالی در فرانسه هستند. الیگارشی مالی برای استقرار سیادت خود از وسائل و اشکال متنوع استفاده می کند، ده ها و صدها موسسه و شعبه بزرگ و شرکت با نام های مختلف تاسیس می کند. با شرکت در سایر موسسات و داشتن سهام بر آن ها نظارت می

کند. نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز می گستراند. الیگارشویی مالی نه فقط از این طریق سودهای گزاف به دست می آورد و از صنایع جنگی استفاده های کلان می برد و دستگاه دولتی و تبلیغاتی و تعلیماتی را زیر سیادت خویش می کشد بلکه حاکم و الهام بخش سیاست داخلی و خارجی دولت ها شده مثنی آن ها را نیز در اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوزکارانه امپریالیستی و نو استعماری تعیین می کند. در حقیقت بر اثر تسلط الیگارشویی مالی آزادی های دمکراتیک بورژوازی نیز منکوب می شود و نوعی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه حاکمه به وجود می آورد که آن را « پلوتوکراسی » (plutocratie) می نامند. به این جهت است که از دیکتاتوری الیگارشویی مالی سخن می گوئیم زیرا آن ها در همه شئون اقتصادی سیاسی و اجتماعی فعال هستند.

11- امپریالیسم (Imperialisme)

امپریالیسم عالی ترین و آخرین مرحله سرمایه داریست. این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر آغاز می شود. تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه آن توسط ولادیمیر لنین صورت گرفت. وی پنج وجه مشخصه اساسی زیرین را برای امپریالیسم توصیف نمود:

- 1- تمرکز و تراکم تولید و سرمایه موجب ایجاد انحصارها (مونوپول ها) شد. انحصارها در این مرحله نقش قاطع را در حیات اقتصادی بازی می کنند.
- 2- ترکیب سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی به پیدایش سرمایه مالی و الیگارشویی مالی منجر گردید.
- 3- صدور سرمایه به جای صدور کالا اهمیت ویژه ای کسب می کند.
- 4- ایجاد اتحادیه ها و کنسول های انحصاری سرمایه داران، این اتحادیه ها به صورت کارتل ها، تراست ها و کنسرسیوم ها جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می کنند.
- 5- پایان تقسیم منطقه ای سرزمین های جهان بین بزرگ ترین و ثروتمندترین دول سرمایه داری و آغاز تجدید تقسیم آن ها.

اساس اقتصادی و خصلت ویژه امپریالیسم عبارتست از تسلط انحصارها، انحصارها در رشته های مختلف کاملاً و همه جانبه اقتصاد و سیاست بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری را در حیطة اقتدار و زیر سیطره خود می گیرند و رقابت آزاد از بین می رود. سلطه انحصارها در حیات اقتصادی با نفوذ و قدرت روز افزون آن ها در زمینه سیاسی همراه است که دستگاه دولتی را زیر فرمان خود می کشند و تحت الشعاع منافع خود می سازند. در این مرحله سرمایه داری، انحصارها امپراطوران قدر قدرتی در همه شئون هستند. خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه لاتینی ایمپریو (imperiu) به معنای امپراطوری مشتق می شود. در این مرحله اشاعه کم و بیش دوران سرمایه داری در سراسر کره زمین جای خود را به تکامل جهشی و فلاکت آور داد. این امر موجب شدت وحدت بی سابقه کلیه تضادهای سرمایه داری یعنی تضادهای اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و ملی گردید. مبارزه دول امپریالیستی بر سربازار فروش و عرصه های سرمایه گذاری و بدست آوردن مواد خام و نیروی کار ارزان و احراز تسلط جهانی، حدت بی سابقه ای یافت که در دوران تسلط بلامنازع امپریالیسم، امپریالیسم ناگزیر کار را به جنگ های ویرانی آور می کشاند.

امپریالیسم در عین حال مرحله تلاشی سرمایه داری، مرحله پوسیدگی و احتضار آنست. امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله در مجموع سیستم جهانی سرمایه داری، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا نضج پیدا می کند. تضاد بین دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دول امپریالیستی هرچه بیشتر

شدید تر می شود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضادهای سه گانه می گردد. واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم به معنای رکود و جمود مطلق سرمایه داری نیست. لنین می نویسد:

«اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تمایل به تلاشی و پوسیدگی مغایر با رشد سریع سرمایه داریست.»

تضادهای امپریالیسم موجب تسریع پروسه تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی گردیده است. این شکل در حالی که سلطه انحصارها را بر زندگی مردم تقویت می کند نیروی انحصارها را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد می سازد تا حداکثر سود برای بورژوازی تامین شود و نظام سرمایه داری حفظ گردد. ولی نه این شکل نه نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور و نه انتگراسیون (یعنی در هم آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمان های جدید مافوق ملی، سیاسی و اقتصادی به منظور پیوستگی دول و انحصارات سرمایه داری) نمی تواند پایه های پوسیده سرمایه داری را نجات دهد. رشد تولید در برخی کشورهای سرمایه داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضادهای ملی و بین المللی سرمایه داری را بگیرد.

در حالی که سود و مافوق انحصارها افزایش می یابد، اتوماسیون (استفاده از وسائل خودکار در تولید) در شرایط سرمایه داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان به بار می آورد. سلطه انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زیان وارد می سازد. واقعیات پوچ بودن تئوری هایی نظیر سرمایه داری خلقی و دولت بهروزی همگانی را ثابت کرده است.

سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (1969) شیوه های امپریالیسم و راه مقابله با آن را چنین تحلیل می کند:

« بورژوازی انحصارگر همه جا می کوشد این پندار موهوم را ایجاد کند که گویا به همه خواست های زحمتکشان بدون تحول انقلابی نظام موجود می توان دسترسی یافت. سرمایه داری به قصد استتار ماهیت استثمارگر تجاوزگرانه خویش به اشاعه انواع نظریات آرایش گرانه از قبیل «سرمایه داری خلقی»، دولت بهروزی عمومی، «جامعه فراوانی» و غیره توسل می جوید. جنبش انقلابی کارگری این نظریات دروغین را افشاء نموده علیه آن ها با قاطعیت مبارزه می کند و بدین سان بحران ایدئولوژیک امپریالیسم را عمیق تر می سازد. توده های مردم همواره بیشتر از ایدئولوژی امپریالیستی روی بر می گردانند.

وجدان بشریت و خرد وی نمی تواند با بزهکاری های امپریالیسم آشتی کند. گناه دو جنگ جهانی که در آن ها ده ها میلیون انسان به هلاکت رسیدند بر عهده امپریالیسم است. امپریالیسم ماشین جنگی بی سابقه ای ساخته که منابع عظیم انسانی و مادی را می بلعد، با تازاندن مسابقات تسلیحاتی برای ده ها سال آینده برنامه های تولید تسلیحات نوینی را تدوین می کند، حامل خطر جنگ جهانی هسته ای است که در صورت انفجار در آتش آن صدها میلیون انسان نابود و کشورهای بی گناهی به کلی منهدم خواهند شد.

فاشیسم این رژیم ترور سیاسی و اردوگاه های مرگ، مولود امپریالیسم به سود امپریالیسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادی های دموکراتیک یورش می برد، شایستگی انسان را لگد مال می کند، نژاد پرستی می پروراند.

امپریالیسم مسئول محرومیت ها و مصائب صدها میلیون انسان است، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده های عظیمی در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین مجبورند در شرایط فقر، بیماری، بیسوادی، مناسبات اجتماعی عهد عتیق زیست کنند و خلق های کاملی به مرگ تدریجی و نابودی محکوم شوند.

سیر تکامل اجتماعی نشان می‌دهد که امپریالیسم با منافع حیاتی زحمتکشان یدی و فکری، افشار اجتماعی گوناگون، ملت‌ها و کشورها تصادم می‌یابد. علیه امپریالیسم توده‌های همواره عظیم‌تر و جنبش‌های اجتماعی، خلق‌هایی یک‌جا به مبارزه بر می‌خیزند.

برای پایان دادن به اعمال جنایت‌کارانه امپریالیسم که می‌تواند بلا یایی بازهم سنگین‌تری بر سر بشریت فرود آورد می‌بایست طبقه کارگر، نیروهای دموکراتیک و انقلابی، خلق‌ها متحد شوند و مشترکاً به مبارزه بپردازند. لگام زدن به متجاوزان و رهاندن بشریت از جنگ امپریالیسم - رسالتی است بر عهده طبقه کارگر و تمام نیروهای ضد امپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم می‌رزمند.

اضمحلال انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان هم‌زمان انجام نمی‌گیرد. ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم موجب می‌شود که انقلاب در کشورهای مختلف در زمان‌های مختلف صورت گیرد.

بازهم چنین بود که تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط داد و تعالیم مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم نخست در یک یا در چند کشور سرمایه‌داری مجزا را تدوین نمود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثراً به منزله اثبات عملی این تئوری بود. مجریان نابودی سرمایه‌داری انحصاری و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی مدت‌زمان تاریخی طولانی را در بر می‌گیرد که طی آن دو سیستم هم‌زمان وجود خواهند داشت. عصر ما دوران این گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است. این پروسه که از انقلاب کبیر آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی انجامید همچنان ادامه دارد.

اینک بزرگترین دولت امپریالیستی جهان امپریالیسم آمریکاست. این تکامل یافته‌ترین کشور صنعتی سرمایه‌داری دارای نابهنجارترین اقتصاد نظامی شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است. امپریالیسم آمریکا بیش از کلیه کشورهای سرمایه‌داری دیگر ثروت کشورهای آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا را می‌رباید و با سیاست توطئه کودتاسازی پیمان‌های نظامی کمک و قرضه، مسابقه تسلیحاتی، مداخله نظامی، کانکستریسم سیاسی و غیره سعی می‌کند دول دیگر را مطیع خویش سازد و حق حاکمیت سایر دول رشد یافته سرمایه‌داری را نقض کند. امپریالیسم آمریکا اینک بزرگ‌ترین استثمارگر بین‌المللی، تکیه‌گاه عمده ارتجاع جهانی و ژاندارم بین‌المللی است.

خلق‌ها هر روز مصممانه‌تر به مبارزه علیه امپریالیسم بر می‌خیزند. اتحاد و اشتراک عمل نیروی عمده ضد امپریالیستی معاصر یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت‌های آزادیبخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری وثیقه پیروزی در این نبرد است.

12- امتیاز (concession)

در نظام سرمایه‌داری امتیاز عبارتست از دادن حق به سرمایه‌داران یا انحصارات سرمایه‌داری برای بهره‌برداری ضمن شرایط معینی از برخی موسسات، زمین‌ها، ثروت‌های طبیعی، معادن، دریاها و سایر امور اقتصادی، این ثروت‌ها، موسسات و امور اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداری هاست که به وسیله امتیاز در اختیار سرمایه‌دار داخلی یا خارجی گذاشته می‌شود. سرمایه‌داران و انحصارات سرمایه‌داری از این امتیازها برای به دست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بی‌رحمانه از کارگران محلی، برای سیادت سیاسی در کشور استفاده می‌کنند. در مرحله امپریالیستی، کسب امتیازات در کشورهای وابسته رواج فراوان می‌یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنباکو و امتیازهای نفت و هم‌اکنون طرح دادن امتیاز بهره‌برداری از اراضی زیر سدها به

سرمایه داران غربی و ایجاد موسسات کشت و صنعت یا امتیازات مربوط به استقاده از منابع دریایی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب از این گونه است.

13- آنارشیزم (anarchisme)

یا هرج و مرج طلبی یک جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه کارگر و همه زحمتکشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه خرده بورژوازی و از نظر سیاسی ارتجاعی است زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه یونانی آنارخیا مشتق است که به معنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیزم ها ضرورت وجود دولت و منجمله دولت پرولتاری را در هرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آن را نفی می کنند. در جنبش انقلابی طرفداران آنارشیزم با رهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند. آن ها بهانه این که شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول می کنند و در مقابل اقدام جمعی و مبارزه طبقاتی و نهضت اجتماعی را به هیچ می گیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیزم عملاً مانع مبارزه مردم و گسترش و اتحاد آن می شوند، طبقه کارگر را از انجام رسالت تاریخی خویش باز می دارند، نفاق و پراکندگی را به جای تشکل و همبستگی می گذارند. آنارشیزم به مثابه یک جریان سیاسی 100-130 سال قبل در اروپا به وجود آمد و مبلغین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (stirner)، پردون، و باکونین (bakunin) داشت. مارکس و انگلس بنیان گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه کارگر، مبارزه طولانی و سختی را با نمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین می نویسد:

«آنارشیزم ها طبقه کارگر را تابع سرمایه داری می کنند و جز جملات کلی علیه استثمار بدون درک ریشه و علت آن چیزی نمی گویند و به مبارزه طبقاتی ایمان ندارند»
منجمله در دوره مبارزه علیه آنارشیزم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه های آنارشیزمی به ویژه در میان اقشار خرده بورژوازی شهر و ده و قشر عقب مانده طبقه کارگر زیادتر است، اگر چه با گسترش تعالیم مارکسیسم-لنینیسم و با تجربه ساختمان سوسیالیسم از این خطر به میزان زیادی کاسته شده است. با این حال احزاب کمونیست به خصوص در کشورهای که طبقه کارگر دارای قدرت زیاد نیست یا در دوران نخستین رشد سرمایه داریست و یا شرایط اجتماعی و سلطه تفکر خرده بورژوازی برای نفوذ اندیویدو آلیسم (یا منش فردی) آماده است باید متوجه این خطر و عقیم ساختن آن باشد.

14- اندیویدو آلیسم (andividualisme)

این لغت از ریشه اندیویدو گرفته شده که در بسیاری از زبان های اروپایی به معنای فرد یا شخص است. به همین جهت اندیویدو آلیسم را «منش فردی» یا اصالت فرد توجه کرده اند. اندیویدو آلیسم از مختصات ایدئولوژی و روحیه خرده بورژوازی است و در نتیجه کلیه انواع روحیاتی که در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می یابد ظاهر میگردد و در معنای آن بطور خلاصه یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای فرد نه برای جمع.
شعار اندیویدو آلیست ها چنین است:

اول فرد، سپس جمع. انواع فلسفه های معاصر سرمایه داری که مسئله اساسی فلسفه و جامعه شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور می کنند و تازه آن «فرد انسانی» را نیز بشکل مطلق، همیشه و یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر می گیرند. (مانند

اگزستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئونونیسم و پرسونالیسم و غیره) همگی بر پایه فلسفه اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خرده بورژوازی نیز مظهر اندیویدوآلیسم افراطی خرده بورژوازی است. اندیویدوآلیسم پایه فلسفی سرمایه داریست و بر این پایه سودجویی و خود پسندی توجیه می گردد.

برعکس «اصالت جمع» یا «منش جمعی» تئوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است و حفظ و تکامل شخصیت فرد و رهایی او از یوغ ستم های اجتماعی فقط و فقط به رهایی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه ای که در آن افراد با حقوق برابر و به شکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی جمعی میکوشند. می تواند یک جامعه و افعاً انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی و وسائل تولید است، بدون ایجاد یک مالکیت اجتماعی و یک جامعه سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی بوجود نمی آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و ستمگری نمی شود.

سوسیالیسم می تواند آن چنان شرایطی بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمه برآورده شدن خواست های فرد، چنانچه در سرمایه درای دیده میشود سرکوب منافع جمع نباشد.

از این پایه فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع) دو نوع روحیه و دو نوع طرز فکر ناشی می شود. از اصالت فرد روحیه خودپسندانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت نمی سازد و از اصالت جمع روحیه انقلابی همبستگی و تعاون و طرز فکر اصولی و عینی که واقعیت عینی مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواست های ذهنی مقدم می شمرد.

رخنه روحیه و طرز تفکر و شیوه عمل اندیویدوآلیستی در حزب طبقه کارگر در جامعه های عقب مانده موجب تبدیل مبارزات خلاق اصولی به مبارزات گروهی و ذهنی می گردد.

15- انترناسیونال اول، دوم و سوم

واژه انترناسیونال به معنای بین الملل به آن سازمان های جهانی کارگری اطلاق گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر در دوره های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد. الهام بخش تشکیل آن آموزش مارکسیسم و اساسش همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان کشورهای مختلف گیتی بود.

نخستین جامعه بین المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد در سال 1864 توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه گذاری شد. مدت ها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه می کردند و تاسیس انترناسیونال به مثابه سازمان بین المللی پرولتاریا ثمره این مبارزه و پیروزی تعالیم مارکسیستی در جنبش کارگری یک قرن پیش بود. بر اثر رشد سرمایه داری در نیمه دوم قرن نوزدهم و اعتلای نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نهضت ها در مقیاس جهانی، تشکیل سازمان بین المللی کارگران بیک ضرورت تاریخی مبدل شده بود. انترناسیونال اول 28 سپتامبر 1864 در لندن تاسیس شد. اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است. این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد و در آن وظیفه پرولتاریا: سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه سیاسی تعریف شده بود. احزاب کارگری در آن زمان به شکل شعب این سازمان بین المللی در کشورهای مختلف تاسیس یافتند. در کمتر از دو سال 20 سازمان از این قبیل، تقریباً در تمام کشورهای اروپا و در سایر قاره ها تشکیل شد.

مارکس در تمام مدت موجودیت انترناسیونال اول عضو شورای عمومی آن بود و همراه با انگلس و سایر طرفداران سوسیالیسم علمی علیه عقاید خرده بورژوازی در جنبش کارگری شدت مبارزه کرد. چاپ کتاب سرمایه (کاپیتال) در سال 1817 وسیله بسیار مهم ترتیب سازمان های کارگری در روح مارکسیسم و پیروزی سوسیالیسم علمی بود. مهم ترین کنگره های انترناسیونال اول در این مرحله از سال 1866 هر سال یک بار بترتیب در شهر ژنو، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد. در مرحله بعدی مبارزه داخلی انترناسیونال اول علیه آنارشیسم جریان یافت که در اسپانیا و ایتالیا طرفدارانی داشت. مارکس و طرفدارانش ماهیت ضد پرولتری و فعالیت های سازمان شکنانه آنارشیسم را فاش کرده و پیروزی سوسیالیسم علمی را تأمین نمودند.

به هنگام اعلام کمون پاریس، انترناسیونال اول فعالیت درخشانی انجام داد و از مبارزه قهرمانانه کارگران پاریس پشتیبانی کرد و پس از شکست آن، فعالیت های پرمایه ای را علیه ترور خونین بورژوازی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس در همه کشورها فشار و تضییق علیه انترناسیونال اول شدت بی سابقه ای یافت. عناصر مردد و متزلزل کناره گیری کردند و بتدریج ادامه فعالیت مرکز کار انترناسیونال اول در اروپا غیر ممکن شد. باین جهت در کنگره لاهه در سال 1872 تصمیم گرفته شد این مرکز به نیویورک منتقل شود. انترناسیونال چهار سال بعد طی کنفرانس فیلادلفیا رسماً منحل گشت.

انترناسیونال دوم به مثابه جامعه بین المللی احزاب سوسیالیست در سال 1889 طی کنگره ای منعقد در پاریس تأسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریک انگلس رهبری می شد و بر شالوده تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوم به پخش اندیشه های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمک شایسته ای کرد و این احزاب به تدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس بتدریج رهبری انترناسیونال دوم بدست اپورتونیست ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه و اسلوب بورژوازی در داخل جنبش کارگری شدند. رشد کمی انترناسیونال دوم همسطح با رشد کیفی آن نبود و از میزان آگاهی سیاسی و روش انقلابی آن به تدریج کاسته شد. ولی در داخل آن برخی احزاب یا شعباتی از احزاب نظیر حزب بلشویک های روسیه به تعالیم انقلابی مارکسیسم وفادار ماندند و به شدت علیه روش تسلیم طلبانه و تجدید نظر طلبانه و رفورمیستی رهبران اپورتونیست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه یک جناح چپ انقلابی در داخل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثر رهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال 1914 آشکارا به سرانجام موضوع بورژوازی کشورهای خود در غلطیدند. اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کارگری را به کلی ترک کردند. از آن موقع در داخل انترناسیونال دوم سه جریان ایجاد گشت. یک جناح راست یا سوسیال شوینیست ها، دیگری جناح میانه رو و سومی انترناسیونال ها یا جناح چپ.

این جناح انقلابی بلشویک های روسیه به رهبری لنین، انقلابیون آلمانی به رهبری کارل لیبکنشت و حزب سوسیالیست چپ بلغارستان و غیره را در بر می گرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیبرهای رفورمیست که تصمیمات صریح کنگره های این سازمان را علناً زیر پا گذاشتند به تدریج در داخل احزاب کارگری موجب شدت مبارزه و تشکل گروه های انقلابی و مارکسیستی واقعی شد. در سال 1915 در سوئیس اتحادیه سوسیالیست های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آن را ولادیمی ایلیچ لنین بعهده داشت. انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال 1917 پیروزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم و گام مهمی در راه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت که طبق سنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدایی کامل از انترناسیونال رفورمیستی دوم، این احزاب، احزاب کمونیست نام گرفتند.

انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمیونون نیز معروف است از این احزاب انقلاب تشکیل شد و از سال 1919 تا سال 1943 بفعالیت خود که نقطه تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد. انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی بین المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود. نخستین کنگره آن در ماه مارس سال 1919 با شرکت احزاب و گروه های کمونیستی 30 کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیایی نیز شرکت جستند. قبل از آن جلسه مشاوره ای به رهبری لنین در ماه ژانویه همان سال با شرکت 8 حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمان های کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان طبقه کارگر را به مبارزه جدی و بدست گرفتن قدرت حکومتی فرا خواند. نهضت انقلابی مارکسیستی بسرعت در اروپا و آسیا و آمریکا ریشه دوانید و وسعت یافت. احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورها تاسیس یافت. در این مرحله نهضت کارگری را هم جریان میانه رو که تحت این عنوان مدافع اپورتونیسیم بود تهدید میکرد و هم بیماری چپ روی و سکتاریسم که در احزاب جوان و بدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در سال 1920 با شرکت 41 حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه باصلاح چپ روها که با شرکت کمونیست ها در پارلمان و در سندیکاها تحت رهبری و فرمیست ها مخالفت کرده و در عمل وسایل مختلف مبارزه انقلابی حزب کمونیست را از وی می گرفتند ایفا نمود. انتشار کتاب معروف لنین «بیماری کودکان چپ روی در کمونیست» در آماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه اول را داشت. کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلق های کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیست ها را روشن کرد. در زمان تشکیل کنگره هفتم کمیونون که توجه خاص بمبارزه علیه فاشیسم نمود در جهان 76 حزب کمونیست وجود داشت که فقط 22 حزب از آن علنی بودند و بقیه 54 حزب در شرایط غیر علنی فعالیت می کردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام احزاب کمونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده نهضت های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش از پیش غامض و پیچیده و شرایط پیکار گوناگون و متفاوت گشت. احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با آبدیدگی و مهارت مبارزه زحمتکشان کشور خود را رهبری می کردند. در این شرایط باقی ماندن یک مرکز واحد رهبری با رشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالت های سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضر به بار می آورد. در سال 1943 تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی به تصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید. نقش تاریخی کمیونون تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمتکشان، آبدیده کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی احزاب کمونیست بود.

این بود تاریخچه ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال، هم اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین المللی زحمتکشان از مهم ترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگریست که هر یک مستقلاً و با شناخت جامعه خود تعالیم عمومی مارکسیسم – لنینیسم را در کشورهای خود به کار می بندند و ضمناً از اشکال مختلف نظیر تماس های مشاوره ای دو جانبه و چند جانبه، کنگره های احزاب مختلف، همکاری های مشخص، ارگان مطبوعاتی و اطلاعاتی و تئوریک مشترک و تشکیل کنفرانس های منطقه ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاوره جهانی استفاده کرده و به تبادل نظر پرداخته پیرامون تعیین مشی عمومی به بحث و بررسی می پردازد.

در سند اصلی کنفرانس بین المللی احزاب برادر (1969) گفته می شود:

«بنیاد مناسبات متقابل بین احزاب برادر عبارتست از اصول انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی و کمک متقابل، احترام به استقلال و برابری و عدم مداخله در امور

داخلی یکدیگر، رعایت دقیق این اصول شرط ضرور برای رشد همکاری رفیقانه احزاب برادر و تحکیم وحدت جنبش کمونیستی است. تمام احزاب دارای حقوق برابرند. در حال حاضر که یک مرکز رهبری در جنبش کمونیستی وجود ندارد اهمیت تلفیق داوطلبانه عمل آن ها به خاطر اجرای موفقیت آمیز وظایف آن ها به ویژه افزایش می یابد.»

این اصول و آن اشکال همکاری، امکانات لازم را برای یگانگی کوشش های احزاب کمونیست و کارگری در راه آماج های مشترک آن ها فراهم می سازد.

واژه انترناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و آن نام سرود انقلابی کارگران و همه کمونیست های جهانست. سراینده اشعار آن اوژن پوتیه (eugene potier) و سازنده آهنگ پی یر دگی تر (pierre degeyter) هستند. اوژن پوتیه کارگری شاعر بود و در کمون پاریس شرکت داشت. اشعار او همیشه زبان زد محافل انقلابی بود. پس از شکست کمون پاریس (1871) وی در سخت ترین شرایط پی گرد، با خوش بینی انقلابی شگفت انگیزی شعر جدید خود را با مطلع «برخیز ای داغ نفرت خورده» و با عنوان «انترناسیونال» سرود. (ترجمه فارسی از ابوالقاسم لاهیجی است) پوتیه خود عدو انترناسیونال اول بود. طی سال های دشوار تبعید او نتوانست اشعار خود را به چاپ برساند. مدت ها بعد که جزوه اشعار او چاپ شد یک کارگر موسیقی دان موسوم به پی یر دگی تر آهنگی برای این شعر ساخت. پس از آن در همه نبردها و تظاهرات کارگری «انترناسیونال» به مثابه یکی از محبوب ترین ترانه های انقلابی به زحمتکشان رزمنده شور و الهام می بخشید.

از آن زمان این سرود مارش پیروزمندانه خود را نخست در بلژیک و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد. خود پی یر دگی تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم یازدهمین سالگرد انقلاب کبیر در میدان سرخ مسکو طنین مهیج «انترناسیونال» را بشنود. سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در صحنه نبرد، در شور و التهاب تظاهرات خلقی، ایمان کمونیست ها را به پیروزی جهان نو و کمونیسم بیان می دارد.

16- انترناسیونالیسم پرولتری (internationalisme prolieterien)

عبارتست از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین المللی کارگران و همه زحمتکشان، از نظر تاریخی اندیشه انترناسیونالیسم پرولتری برای نخستین بار توسط کارل مارکس و فردریک انگلس رهبران بزرگ طبقه کارگر بیش از یک صد سال قبل بیان و پایه ریزی شد. شعار مشهوری که آن ها در اثر مشهود خود مانیفست حزب کمونیست با عبارت «پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید» نوشتند بیان سیاسی این اندیشه بود. پایه تئوریک این اندیشه مارکسیستی آنست که زحمتکشان هر کشوری علیه بورژوازی بهره کش و برای دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم بیکار می کنند. در عین حال کارگران و زحمتکشان همه کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانندی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسر دنیاست. از همین جا لزوم اتحاد و همبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همه ملیت ها و همه کشورها در مبارزه برای امر مشترک سرنگونی سرمایه داری و بنای جامعه سوسیالیستی ناشی می گردد. سرمایه در مقیاس جهانی متحد است لذا کار نیز باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود.

محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یکصد سال اخیر بر اثر تکامل جامعه بشری و سیر تاریخ مرتباً غنی تر شده است. تا قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر مفاهیم آن عبارت بود از همبستگی بین المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای برانداختن سرمایه داری و به حکومت رساندن طبقه کارگر. پس از انقلاب اکثر سوسیالیستی و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان محتوی و اشکال بروز انترناسیونالیسم پرولتری غنی تر

می شود و مفهوم آن فقط به همان محتوی قدیمی ختم نشده بلکه عناصر مهم جدیدی را نیز در بر می گیرد.

این عناصر عبارتند از:

- 1- پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی
- 2- کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری
- 3- تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات با ملل ستمدیده و جنبش آزادیبخش ملی

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته می شود ملتی که بر ملل دیگر ستم روا دارد نمی تواند آزاد باشد. لنین این گفته را اصل اساسی انترناسیونالیسم نامیده است. تجسم کامل این اصل را در سیاست لنینی حکومت جوان شوروی در قبال ملل مختلف و اقلیت های ملی ساکن روسیه به روشنی می توان دید.

در عمل شعار معروف پرولترهای تمام کشورها متحد شوید با شعار «پرولترهای تمام کشورها و ملل ستمدیده متحد شوید تکمیل گردید.» پس از خاتمه جنگ دوم جهانی و ایجاد یک عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دول را نیز در بر گرفت. مارکسیسم - لنینیسم وحدت خلل ناپذیر منافع ملی و بین المللی زحمتکشان جهان را که بخاطر سوسیالیسم پیکار می کنند ثابت می کند زیرا این مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم خصلت بین المللی دارد، اگر چه راه مشخص پیروزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته به شرایط مشخص تاریخی و تناسب نیروها و عوامل دیگر در کشور است.

انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دول سوسیالیستی است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (1969) گفته می شود:

«استقرار مناسبات بین المللی طراز نوین، تکامل اتحاد برادرانه کشورهای سوسیالیستی پروسه تاریخی بغرنجی است. تکامل موفقیت آمیز این پروسه رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری، کمک و پشتیبانی متقابل، برابری حقوق، حق حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را ایجاب می نماید.

در سرشت سوسیالیسم تضادهایی نظیر تضادهای فطری سرمایه داری وجود ندارد. هر گاه بین کشورهای سوسیالیستی اختلافاتی ناشی از تفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین المللی آن ها و در پیوند با ویژگی های ملی آن ها بروز کند، چنین اختلافاتی می تواند و باید بر مبنای انترناسیونالیسم پرولتری از طریق بحث و مذاکره رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه به نحوی موفقیت آمیز حل گردد. این اختلافات نمی بایست به جبهه واحد کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم خلی وارد سازد.

کمونیست ها دشواری های رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می بینند. ولی سیستم سوسیالیستی بر پایه همگونی نظام اجتماعی - اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدف های کشورهای وارد در آن استوار است. این وجه مشترک ضامن رفع دشواری های موجود و تحکیم آتی وحدت سیستم سوسیالیسم بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است.»

آن ها که انترناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آن را زیرپا گذاشته و علیه تعالیم لنین کبیر و اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اقدام می کنند نه فقط به منجلا ناسیونالیسم کوتاه نظرانه می غلطند بلکه در عمل مغایر با منافع ملی و کارگران و زحمتکشان کشور خود عمل می کنند. فعالیت انشعاب گرانه چپ نماها، اخلاص در همبستگی

بین المللی زحمتکشان و ملل ستمدیده، اتهام به احزاب کمونیست واخلال در مبارزه مشترک علیه دشمن مشترک امپریالیسم - نقض آشکار اصول انترناسیونالیسم پرولتری است.

برخی اختلافات که بین احزاب کمونیست پدید می گردد در جریان حوادث مرتفع خواهد شد و یا در پرتوی رشد حوادث که ماهیت مسائل مورد بحث را روشن خواهد کرد خواهد گردید. برخی دیگر ممکن است مدت بیشتری دوام یابند، ولی اصل آنست که مسائل مورد بحث می تواند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه ها، از راه گسترش روابط بین احزاب، تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه از راه وحدت عمل در عرصه جهانی به درستی حل گردند. وظیفه انترناسیونالیستی هر حزب کمک همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوشش های نوین جهت تحکیم وحدت جنبش بین المللی کمونیستی است.

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد زیرا که پیکار واقعی به خاطر منابع میهنی و آزادی و استقلال جز از راه مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه کشورهای سوسیالیستی و همه خلق هایی که در این طریق پیکار می کنند امکان پذیر نیست. از این جهت است که می گوئیم میهن پرستی واقعی جنبه انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن پرستانه است. مسئولیت ملی و بین المللی هر حزب کمونیست کارگری و کمونیستی تقکیک ناپذیر است. هر حزب کمونیست مسئول فعالیت خویش در برابر طبقه کارگر و خلق کشور خویش و در عین حال در برابر طبقه کارگر جهانی می باشد. مارکسیست لنینیست ها هم تنگ نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم بها دادن به آن را و هم گرایش به سوی هژمونیسیم (سیطره جویی بر دیگران) را مطرود می دانند.

بزرگ ترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری از جانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه داری می رزمند عبارتست از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقه کارگر و متحدین وی.

گوناهگونی شرایط فعالیت احزاب برادر، در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی بر اساس تعالیم مارکسیسم - لنینیسم، تدوین سیاست و روش هر حزب با استقلال کامل، تعیین مستقلانه شیوه و اشکال کار و مبارزه، تفاوت روش در اجراء وظایف مشخص و حتی اختلاف نظر آنان در مورد این یا آن مسئله نمی بایستی مانعی بر سرراه تلیفیک موضع گیری احزاب کمونیست در عرصه جهانی و به ویژه در مورد مسائل بنیادی مبارزه ضد امپریالیستی باشد. انترناسیونالیسم پرولتری وحدت ملی و بین المللی طبقه کارگر و همه زحمتکشان و جنبش های آزادیبخش را علیه دشمن مشترک رعایت می کند و اجرای آن شرط ضروری و اساسی برای پیروزی مبارزه در راه سوسیالیسم و صلح و آزادی و استقلال است.

17- انضباط حزبی و دموکراسی حزبی (discipline et democratie)

دموکراسی داخل حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر اصول مرکزیت دموکراتیک در احزاب کمونیست و کارگری، دموکراسی داخلی حزب یعنی انتخابی بودن کلیه ارگان های رهبری حزب از پایین تا بالا، کارجمعی در کلیه این ارگان ها وظیفه ارگان های حزبی بدادن گزارش در مقابل سازمان های حزبی پیرامون فعالیت خود، استفاده از شیوه انتقاد و انتقاد از خود در داخل حزب، حق هر فرد حزب به شرکت در بحث آزاد و خلاق و سازنده در مجامع و جراید حزبی پیرامون مسائل مختلف سیاست حزب و شرکت در تدوین این سیاست.

دموکراسی حزبی شرط تشدید فعالیت خلاق و مبتکرانه اعضاء حزب، وسیله تحکیم وحدت اصولی و انضباط آگاهانه حزبی است. طرز اجرای دموکراسی حزبی طبق موازینی که در اساسنامه حزب قید می شود تصریح می گردد.

انضباط حزبی - یعنی اجرای دقیق و پی گیر موازینی که در اساسنامه حزبی تعیین شده و انجام وظایفی که متوجه هر فرد و سازمان حزبی می شود. انضباط حزبی یعنی اجرای برنامه و اساسنامه و سیاست حزب، کوشش برای تحقق بخشیدن به تصمیمات حزب و مبارزه برای رسیدن به هدف ها و آرمان های آن.

انضباط حزبی شرط استحکام حزب، وحدت اراده و عمل آن و تامین رهبری توده های زحمتکش است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اساسی حفظ قدرت پیکار جویانه حزب است. حزب تنها یک انضباط برای تمام افراد خود از صدر تا ذیل دارد. همه کمونیست ها صرف نظر از شغل یا سابقه یا خدمات خود تابع یک انضباط واحد هستند. خدشه وارد کردن به انضباط حزبی زیان فراوان به حزب می رساند و با باقیماندن در صفوف آن مغایر است. انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگان های پایین تر نسبت به ارگان های بالاتر، کلیه اعضاء و سازمان ها را نسبت به تصمیمات کنگره و دیگر ارگان های ذی صلاحیت حزبی ایجاب می کند. این انضباطی است آگاهانه و داوطلبانه به منظور تحکیم وحدت حزب و رسیدن به آرمان های کمونیسم. انضباط حزبی وجه مشترکی با اطاعات کورکورانه که سازمان را به سربازخانه مبدل کند، فکر خلاق و شرکت مبتکرانه افراد را در تدوین و اجرای سیاست حزب خورد کند، ندارد. قبل از اتخاذ تصمیم بحث و مشاوره آزادانه در مسائل لازم است. پس از اتخاذ تصمیم همه باید مانند تنی واحد تصمیم متخذه را اجرا کنند.

18- انقلاب (Revolution)

مدتی است که در ایران به یک رشته اقداماتی که رژیم بدان دست زده نام انقلاب نهاده و با سلطه و خلط مبحث به کلی مفهوم این مقوله اجتماعی را دگرگون جلوه گر می کنند. چپ و راست از «انقلاب سفي» «انقلاب از بالا» «انقلاب شاه و مردم» صحبت می کنند. می کوشند تا ارج و اهمیت این لغت و مفهوم عمیق آن را با مال نمایند.

انقلاب چیست؟

انقلاب يك تحول کيفي و بنيادي، يك چرخش عظيم و اساسي در حیات جامعه است. معنای انقلاب در علم جامعه شناسی عبارتست از سرنگونی يك نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نو و مترقی. مثال بزینم: انقلاب کبیر فرانسه که نزدیک به دو بیست سال قبل روی داد يك انقلاب بورژوایی بود. زیرا نظام فئودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بورژون ها را از بین برد و نظام سرمایه داری را که در آن زمان نو و مترقی بود جایگزین آن ساخت. انقلاب مشروطه ایران يك انقلاب بورژوایی بود زیرا اگر چه نا تمام ماند و به پیروزی کامل نرسید ولی به بساط فعال استبدادی سلطنت و به اساس خانجانی و فئودالی پوسیده ضربات جدی زد و راه را برای رشد جامعه و شرکت توده مردم در تعیین سرنوشت مملکت باز کرد. انقلاب کبیر اکبر يك انقلاب عظیم اجتماعی بود زیرا که نظام کهنه و فرسوده فئودالی و سرمایه داری را ریشه کن ساخت و جامعه نوین سوسیالیستی را که بزرگترین چرخش در تاریخ بشری است بنا نهاد.

انقلاب مهم ترین مرحله در تکامل حیات جامعه است. جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم انقلاب را نتیجه ضروری و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر می داند. در همه جوامعی که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادی و اجتماعی و تحولات حاصله به تدریج و مرحله به مرحله شرایط و عوامل دگرگونی عمیق و بنیادی را به حد بلوغ می رساند، پخته می کند و سرانجام تغییر بنیادی نظام اجتماعی را ممکن و میسر و ضرور می نماید. بیان علمی این مطلب به گفته کارل مارکس چنین است:

«نیروهای تولیدی جامعه در مرحله معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود با بیان قضایی آن یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته اند در تضاد واقع می شوند. این مناسبات تولیدی به مانع و سدی در راه رشد نیروهای تولیدی مبدل می گردند و در این هنگام است که مرحله انقلاب اجتماعی آغاز می شود.

انقلاب آن تضاد موجود را که نام بردیم حل می کند، آن مناسبات کهنه تولیدی را از بین می برد و با استقرار مناسبات نوین زمینه را برای رشد سریع نیروهای تولیدی فراهم می سازد. چنین است پایه اقتصادی و عینی انقلاب.

انقلاب يك طبقه حاکم را سرنگون می کند و طبقه دیگری را که معرف مناسبات تولیدی پیشروتری است به قدرت می رساند. می توان گفت که انقلاب نوع جدید و مترقی تر دولت را جانشین نوع قبلی دولت می کند. مسئله اساسی در هر انقلاب عبارت از مسئله قدرت سیاسی دولتی است. کنار قدرت از دست طبقه حاکمه پوسیده به دست طبقه یا طبقات پیشرو و مترقی مضمون اساسی هر انقلاب است. انقلاب مظهر عالی ترین شکل بروز مبارزه طبقاتی است و طبقات مترقی از طریق انقلاب و کوتاه کردن عمیق ترین و اساسی ترین تغییرات را در جامعه سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک جامعه وارد می سازد و از بیخ و بن سیمای آن را تغییر می دهد. کاملاً روشن است که برخی تغییرات یا اصلاحات یا اقدامات درچارچوب يك نظام اجتماعی معین با همان قدرت سیاسی دولتی با همان طبقات حاکمه را نمی توان انقلاب نامید اگرچه تبلیغ و سر و صدا درباره آن گوش ها را کر کند.

از توضیحاتی که دادیم معلوم می شود بنابر مرحله تکامل اقتصادی و اجتماعی و طبقات در حال مبارزه چند نوع انقلاب اجتماعی می توان تشخیص داد. مثلاً انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوا دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی و غیره. باید دید هر انقلاب چه تضادهایی را حل می کند چه وظایف اجتماعی را انجام می دهد، چه طبقه ای را از قدرت ساقط می سازد و چه طبقه ای در راس انقلاب قرار دارد تا نوع آن انقلاب اجتماعی را تعیین کرد. مثلاً انقلاب کبیر اکتبر يك انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب مشروطیت ایران يك انقلاب بورژوایی بود. انقلاب مشروطه در مراحل عالی گسترش آن تا حدی از چارچوب انقلاب بورژوایی صرف فراتر رفت. زیرا در این نمونه مربوط به میهن ما توده های مردم با شعارها و خواست های ویژه خود در آن شرکت نمودند و مهر خویش را بر چهره آن نهادند و جنبه ضد استعماری و ضد امپریالیستی آن را تقویت بخشیدند.

يك مطلب دیگر را هم تصریح کنیم که گذار قدرت دولتی از دست هر طبقه ای به دست طبقه دیگر انقلاب نیست، زیرا همان طور که گفتیم مفهوم انقلاب، گرفتن حکومت از جانب طبقه مترقی و پیشرو تر را ایجاب می کند به نحوی که راه تکامل جامعه را بگشاید وگرنه اگر طبقه ای منحنی و ارتجاعی می تواند طبقه مترقی را منکوب کند و به حکومت برسد. این عمل ضد انقلاب است نه انقلاب. انقلاب با نیرو و با شرکت توده های مردم انجام می گیرد، دارای هیچ وجه مشترکی با کودتا و انقلاب درباری و این گونه اقدامات که در تاریخ نمونه های فراوان دارد نیست. چنین اعمالی سران حکومتی، اشخاص و دسته های متعلق به همان طبقات حاکم و وابسته به همان نظام اقتصادی و اجتماعی را عوض می کند، تغییر و تبدیل می دهد و قیاقه ظاهری را تحول می بخشد، درحالی که انقلاب سراسر نظام اجتماعی- اقتصادی را عوض می کند و طبقه جدید مترقی را به قدرت می رساند. برای تحقق هر انقلابی شرایط عینی (وضع انقلابی) و شرایط ذهنی (وجود سازمان انقلابی) ضرور است.

در سند تحلیلی از وضع کشور ما که توسط حزب توده ایران تهیه شده (1348) گفته

می شود:

«انقلاب که عبارت از قیام توده های مردم به منظور تغییر بنیادی نظام اجتماعی موجود است از قهرمانی این یا آن فرد معین، این گروه یا آن حزب سیاسی مشخص ناشی نمی شود.

انقلاب يك کشور در مرحله اول زائیده شرایط عینی حیات اجتماعی است ولي با این که ایجاد شرایط عینی تحول جامعه از اختیار عامل ذهنی جنبش خارج است معذک اقدامات مثبت عامل مزبور و سازمان رهبري کننده جنبش مي تواند نقش موثري در تسريع و مثمر ساختن شرایط عینی ایفا نماید. هیچ حکومتي هر قدر در میان بحران ورشکستي دست و پا زند به خودي خود از قدرت دست نمی کشد و ساقط نمی شود و تا عامل ذهنی یعنی اراده، توانایی و لیاقت طبقه یا طبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدامات قطعی و جازم به عوامل عینی ضمیمه نشود حتی وجود کلیه شرایط عینی لازم، به تنهایی برای تحقق انقلاب کافی نیست. تضادهایی که طبقه کارگر، سایر زحمتکشان ده و شهر و اکثریت تام مردم ایران را در برابر انحصارهای خارجی، بورژوازي بزرگ، زمینداران عمده ورژیم های منافع آنان قرار می دهد شدت وحدت بیشتری کسب می کند و مبانی عینی اشتراک منافع کلیدی طبقات، قشرها و خلق هایی که سیاست ضد ملی و ضد دمکراتیک به منافع آن ها لطمه می زند توسعه می یابد. به همین سبب امکان تجمع آنان به دور ما می تواند در صورت اتحاد و تشکل و پیش گرفتن سیاسی صحیح، اصولی و مبتنی بر واقعیات، دور از ماجراجویی و سکتاریسم رسالت تاریخی خود را در سرکردگی (هژمونی) انقلاب با موفقیت ایفا نماید.

19- انقلاب فرهنگی (Revolution culturelle)

انقلاب فرهنگی بخشی از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان خلق و ایجاد فرهنگی نو و عالی یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درک و هضم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده زحمتکشان است.

درجریان انقلاب سوسیالیستی قدرت زحمتکشان استقرار می یابد، نحوه تولید سوسیالیستی مناسبات کاملاً نو و دولت سوسیالیستی ایجاد می شود. بر این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت پذیر می شود، فرهنگ نو و سوسیالیستی مستقر می شود. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی که شامل ارتقاء سریع و همه جانبه سطح فرهنگی توده های مردم است جزء متشکله و بخشی از ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی به شمار می رود.

در این مفهوم عمیق مارکسیستی انقلاب فرهنگی يك مرحله کامل از تحولي ژرف و بنيادي در زمينه گسترش فرهنگ توده ها را در بر می گیرد. این تحول بر پایه امکانات جدید اقتصادي و اجتماعي و ایجاد شرایط جدید مادي و سياسي امکان پذیر می شود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه های عدیده است:

نخست - کارعظیم و بی سابقه در زمینه آموزش و پرورش. در این زمینه از بین بردن کامل بی سوادی و سپس به تدریج عمومی کردن تحصیلات ابتدایی مجانی و اجباری و سپس تحصیلات با درجه بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه عمومی برای همگان، مدارج مختلف این جنبه از انقلاب فرهنگی است. موفقیت های کشورهای سوسیالیستی در این زمینه به قدری آشکار است که نیازی به توضیح ندارد. در اینجا باید از کار سازمانی و اقتصادي عظیم برای حل این مسئله و همچنین از ساختمان مدارس و موسسات تعلیم و تربیتی که پایه مادي آن را تشکیل می دهند یاد کرد.

دوم- کار وسیع و پی گیر برای تربیت سیاسی توده ها، اشاعه جهان بینی علمی و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی همه زحمتکشان، پرورش روحیه نوین و کار و کوشش و صفات عالیه انسانی و اصول برجسته اخلاقی. در این زمینه کار مداوم و پی گیر فارغ از هر نوع برخورد قشري و جامد و در عین حال عمیقاً علمی و آشتی ناپذیر برای غلبه بر بازمانده های

طرز تفکر سرمایه داری و کهنه و پوسیده و در شعور و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضد خلقی صورت می گیرد.

سوم - کار پردازانه و عظیم برای ایجاد روشنفکران نو که با تمام وجود خویش بسوسیالیسم وابسته اند. این خود یکی از هدف های اساسی انقلاب فرهنگی به شمار می رود و برای آن باز هم احتیاج به ایجاد شرایط مادی بی سابقه است که ایجاد توسعه موسسات تعلیمات عالی و دانشگاه ها، موسسات پژوهشی، مدارس فنی و تاسیسات مختلف دیگر از جمله آن هاست. توجه به دانش و جدید ترین دستاوردهای آن، ترقی سریع تکنیک و استفاده از آن در کار و تولید، آموزش دانشجویان در عالی ترین سطح ممکنه علمی و تامین بهترین و خلاق ترین محیط مادی و معنوی برای پژوهش دانشجویان و محققین و برای خالقین آثار هنری و ادبی مسائلی است که در ایجاد روشنفکران جدید سوسیالیستی بمثابه بخش مهمی از انقلاب فرهنگی باید مورد نظر قرار گیرد. در این زمینه هم موفقیت های کشورهای سوسیالیستی عیان است. دست آوردهای علم و فن در این کشورها به ویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری از رشته های مهم و درجه اول این کشور را در ردیف اول دانش معاصر حیاتی قرار می دهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مهندسين و پزشکان و سایر کارشناسان که مورد غبطه کلیه کشورهای دیگر بلا استثناء می باشد، نمودارهایی از این واقعیت است.

چهارم - کاردائی و وسیع برای بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی توده های مردم به ترتیبی که کلیه دست آوردهای علمی و هنری و ادبی و کلیه هم فرهنگی در دسترس زحمتکشان باشد و سطح دانش عمومی توده مردم بالا رود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات به کار می رود که تاسیس شبکه بسیار وسیع کتابخانه ها، قرائت خانه ها، و موزه ها، تئاترها و سینماها، سالن های کنسرت، نمایشگاه ها و گالری ها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانس ها، تاسیس باشگاه ها و خانه های فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بی سابقه کتاب ها با تیراژ های عظیم آماتور هنری از آن جمله است. فرهنگ علم و هنر و ادب از همه این طرق و با متنوع ترین اشکال و براحتی در دسترس همگان قرار می گیرد و به ایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در توده های مردم که از وظایف انقلاب فرهنگی مورد بحث ماست کمک می کند.

پنجم - از بین بردن حالت عقب ماندگی فرهنگی برخی از نواحی يك کشور نسبت به نواحی دیگر، یا قشری از اجتماع نسبت به سایر اقشار از جمله وظایف مهم انقلاب فرهنگیست. در نظام سرمایه داری برخی از نواحی و استان های يك کشور به علل مختلف، یا برخی از اقشار و یا حتی ملتی در يك کشور کثیر المله، یا اقلیت های ملی از نظر فرهنگی نیز علاوه بر موارد دیگر در عقب ماندگی نگهداشته می شوند. انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی شکفتگی فرهنگی همه این نواحی و این اقشار یا ملیت ها را تامین می کند و سراسر جامعه را بدون استثناء به سطح عالی فرهنگی می رساند و همه امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرار می دهد.

ششم - یکی از وظایف دیگر انقلاب فرهنگی جذب و به ثمر رساندن موارث فرهنگی گذشته است. در هیچ جامعه ای مثل جامعه سوسیالیستی آثار هنری و ادبی و فرهنگی پیشینیان در دسترس خلق قرار نمی گیرد. بهترین دست آوردهای فرهنگی قرون گذشته، چه در فرهنگ ملی و چه در فرهنگ جهانی بوسیله ترین شکلی واقعاً در تعلق توده مردم قرار می گیرد. انقلاب فرهنگی و ایجاد فرهنگ سوسیالیستی به هیچ وجه به معنای محو و نابودی میراث گذشته نیست. فرهنگ مجموعه ارزش های مادی و انسانی است که بشر در طول تاریخ اجتماعی خلق کرده است و دست آوردهای ترقی و پایه تکامل آتی آنست. فرهنگ سوسیالیستی مرحله نوین و ماهیتاً عالی تر تکامل است بطور خلاصه جوانبی از انقلاب

فرهنگی در مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن، موجب اعتلای فرهنگ توده وسیع است، زحمتکشان را از بردگی معنوی و جهل رها می‌سازد و آن‌ها را با دست آوردهای فرهنگی که جامعه بشری اندوخته مجهز می‌نماید، جهش واقعی به سوی قلل علم و فرهنگ و هنر انجام می‌دهد و توده‌ها را برای شرکت هر چه بیشتر و روز افزون در رهبری امور اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آماده می‌کند و نقش به‌سزایی در ایجاد انسان نوین و شایسته جامعه کمونیستی ایفاء می‌نماید.

20- انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

عبارتست از نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولی بنیادی در تاریخ جامعه انسانی به وجود آورد و طومار جهان کهن سرمایه‌داری را در نوردید و جهان نوین سوسیالیستی را بنیاد نهاد. انقلاب اکتبر برای اولین بار در تاریخ، قدرت استثمارگران را سرنگون کرد و شالوده ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم را پی‌ریزی کرد. بر اثر تحقق انقلاب اجتماعی است که در مرحله معینی از تکامل جامعه یک دوران کهنه و رو بزوال جای خود را بدوران نو و بالنده می‌دهد و شیوه جدید تولید جانشین شیوه‌ای که آفتاب عمرش بلب بام رسیده می‌شود. تا قرن گذشته این انقلابات اگر چه نقش مترقی در رشد جامعه داشتند و مناسبات تولیدی مترقی‌تری را نسبت به گذشته ایجاد می‌کردند ولی در هر حال یک دوران اجتماعی متکی بر استثمار را جانشین دوران دیگر متکی بر استثمار می‌نمودند. فئودالیسم جای بردگی را می‌گرفت و سرمایه‌داری جای فئودالیسم را، ولی در عین حال اساس استثمار به جای خود باقی می‌ماند و بهره‌کشی و ستم ریشه‌کن نمی‌شد. تنها گذار جامعه به سوسیالیسم بود که می‌توانست کامل‌ترین شرایط را برای رشد و دوام نیروهای تولیدی فراهم سازد به آرمان‌های دیرینه برابری، آزادی و عدالت جامعه عمل بپوشاند. بهره‌کشی انسان را از انسان لغو کند و زمین‌های نامحدود شکوفایی شخصیت انسانی، فرهنگ و علم و هنر را ایجاد نماید. این مرحله ماهیتاً نو و کیفیتاً بی‌سابقه در تاریخ بشریت است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر سرآغاز این مرحله است. اهمیت جهانشمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جدیدی از استثمار را جانشین شکل دیگر نکرد، بلکه ناقوس نابودی هر گونه بهره‌کشی را بعداً در آورد. انقلاب اکتبر سرآغاز دورانیست که مضمون عمده‌اش گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی. از این روست که جشن انقلاب کبیر جشن همه کارگران و زحمتکشان جهان، جشن همه بشریت مترقی است.

فقط آن‌هایی که لنینیسم را بمثابة مرحله نوین تکامل مارکسیسم و آموزشی جهانشمول نمی‌کنند و آن را پدیده‌ای صرفاً روسی و خاص و جامعه نهم قرن قبل روسیه می‌شمارند، اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را نیز فقط به روسیه محدود می‌کنند و منکر نقش عظیم تاریخی و جهانی آن می‌شوند. واضح است که انقلاب کبیر اکتبر آفریننده همه پیروزی‌های سوسیالیسم اتحاد شورویست. در نتیجه این انقلاب دولت طراز نوین سوسیالیستی و دموکراسی نوین برای زحمتکشان پدید آمد و حکومت کارگران و دهقانان آن کشور را از فلاکت نجات داد. صلح برای کشور، زمین برای دهقانان، آزادی برای زحمتکشان، رهایی از ستم ملی برای خلق‌ها، نجات از بند و امتیازات طبقاتی را برای همگان به ارمغان آورد. انقلاب اکتبر بنیاد اقتصادی نظام استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی را در هم شکست. حکومت شوروی صنایع، راه‌های آهن و سایر وسایل حمل و نقل، بانک‌ها و زمین را ملی کرد یعنی به تملک تمام خلق در آورد.

انقلاب اکتبر سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی که در راس طبقه کارگر و نزدیک‌ترین متحدش، دهقانان زحمتکش قرار داشت تدارک و انجام شد.

ویلا دیمیر ایلیچ آموزگار داهی زحمتکشان جهان رهبر و بنیاد گزار حزب کمونیست و دولت شوروی از نظر تئوریک با تعمیم قوانین تکامل جامعه سرمایه داری در مرحله امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیسم را تنها در یک کشور به ثبوت رسانید و از نظر علمی نیز تمام توده های زحمتکش را مستقیماً رهبری کرد.

طبقه کارگر و زحمتکشان روسیه تجربه عظیمی از مبارزات خود علیه سلطنت تزارها و تسلط سرمایه داران از انقلاب های 1905 و فوریه 1917 اندوخته بودند. پس از انقلاب فوریه و سرنگونی تزاریسیم در کشور در کنار دولت موقت یک قدرت دیگر به صورت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به وجود آمده است. حزب کمونیست (که در آن زمان حزب بلشویک ها نامیده می شد) تحت رهبری لنین فعالیت عظیمی را برای نشان دادن ماهیت ضد انقلابی دولت موقت و سیاست تسلیم طلبانه منشویک ها سازمان داد. تزهایی لنین معروف به تزهایی آوریل نقشه پیکار برای گذار از انقلاب بورژوا - دموکراتی فوریه به انقلاب سوسیالیسی بود. پس از تظاهرات ماه های آوریل تا ژوئیه بعلت روش خشن ضد انقلابی دولت موقت، حزب کمونیست مجبور به کار غیر علنی شد و در خفا تدارک قیام مسلح را آغاز کرد.

کنگره ششم حزب که مخفیانه در پتروگراد (لنینگراد امروز) تشکیل شد این مشی را تصویب کرد. در وضع انقلابی ویژه ای را که به وجود آمده بود در حالی که توده ها به مشی بلشویک ها می پیوستند و صحت سیاست و شعارهای آنان را با تجربه خود درک کرده بودند لنین از اواسط ماه سپتامبر موقع را برای قیام مسلحانه مناسب تشخیص داد. هفتم اکتبر لنین مخفیانه وارد پایتخت شد تا رهبری قیام را مستقیماً به دست گیرد. دهم اکتبر جلسه تاریخی کمیته مرکزی حزب قطعنامه مربوط به قیام را تصویب کرد. دوازدهم اکتبر کمیته نظامی انقلاب به ریاست لنین تشکیل شد که به ستاد قیام مبدل شد. صبح روز 24 اکتبر حمله دولت موقت به مراکز بلشویک ها شروع شد. گاردهای سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله را دفع کردند. قیام مسلح شروع شد. روز 25 اکتبر تمام ایستگاه های راه آهن و پست و تلگراف و ادارات دولتی و وزارت خانه ها و بانک ها و سایر نقاط مهم پایتخت به تصرف انقلابیون درآمد. در شب آن روز کاخ زمستانی مقر حکومت موقت به دست نیروهای انقلابی افتاد. بیست و پنجم اکتبر شب هنگام، کنگره دوم عمومی شوراهای روسیه افتتاح شد و حکومت شوراهای را اعلام کرد (مطابق تقویم جدید روز 25 اکتبر مطابق با هفتم نوامبر است). نخستین دولت شوروی به نام شوراهای کمیسرهای خلق به ریاست لنین تشکیل شد. تصویب نامه های تاریخی درباره صلح و درباره زمین در همین نخستین جلسه تصویب شد. پس از پیروزی انقلاب در پتروگراد، پس از نبردهای شدید علیه گارد سفید و قوای ضد انقلابی طی هفته بعد از آن در مسکو نیز قدرت شوراهای مستقر شد و تا ماه فوریه سال بعد در سراسر کشور گسترش یافت.

انقلاب اکتبر ماشین کهنه دولتی طبقات استثمارگر را در هم شکست و دولت طراز نوین ایجاد کرد. بلافاصله دهقانان مجاناً زمین گرفتند و مالکیت بزرگ اربابی بر افتاد. کلیه قروض و اقساط دهقانان ملغی گشت. انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سر حد جدایی اعلام و تامین کرد.

انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی - تاریخی است. این انقلاب تمام بنای سرمایه داری دنیا را از بنیاد به لرزه انداخت، جهانی را که یکپارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود به دو نیم کرد و در یکی از بزرگ ترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی بخش ملی را موجب گشت. انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد.

21- انکیزیسیون

این واژه را «تفتیش عقاید» نیز ترجمه کرده اند و عبارت بوده از دادگاه های ویژه کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب می یافت و هدفش سرکوب همه مخالفین پاپ و سیطره ایدئولوژیک و سیاسی او بود. در این دادگاه ها هر آزاد اندیش ترقیخواهی را به نام ملحد و بی دین محکوم می کردند، به زندان می انداختند، شکنجه می کردند، می کشتند، زنده می سوزاندند. این محاکم ظلمت بار حربه دستگاه جبر و اختناق از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی وسیله جابرانه و مدهشی در دست کلیسای کاتولیک علیه همه مخالفین دگمه های فرسوده کلیسا و نظام فئودالی بود. قرن های متوالی عده ای از بزرگ ترین دانشمندان، ادبا، متفکرین، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنفکران عصر، درخشان ترین سیمای آن دوران، مبارزان راه آزادی محرومان و ستمدیدگان و همچنین عده کثیری از مردم ساده و عادی که مورد بی مهربی و غضب عمال کلیسا قرار می گرفتند قربانی انکیزیسیون شدند. «الحاد» اتهام اساسی در تمام این محاکمه ها بود. انکیزیسیونها یعنی دادستان ها و قضات این دادگاه های تفتیش عقاید از به کاربردن وحشیانه ترین اسلوب های شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده ابایی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله ای برای جمع آوری ثروت در دست ستمگران، غارت اموال محکومین و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رعب در بین مردم بود. هنوز هم در داخل کلیسای کاتولیک بقایای این شیوه مثلاً به صورت تهیه فهرست کتب ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه های ترقی خواهانه انقلابی وجود دارد.

اگر چه از آخرین زنده سوزاندن دستگاه انکیزیسیون نزدیک به یک قرن و نیم می گذرد ولی روش انکیزیسیون - محاکم فرمایشی و احکام جابرانه - همچنین به بیداد خود علیه بهترین فرزندان خلق زحمتکش، علیه آزادیخواهان ادامه می دهند. در میهن ما به حق دستگاه دادرسی ارتش را محاکم تفتیش عقاید می نامند و دادگاه های در بسته نظامی و سازمان امنیت را به انکیزیسیون تشبیه می کنند. سازمان امنیت و دادگاه های نظامی با نقض تمام اصول قانون اساسی ایران و قواعد دادگستری، با نقض منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر همه کسانی را که با استبداد و شیوه های نو استعماری مخالفند به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور، توطئه علیه سلطنت مشروطه و غیره - همچون اتهام الحاد در قرون وسطی - دستگیر می کنند، شکنجه می دهند، به پای چوبه اعدام می فرستند، زندانی و تبعید می کنند.

22- اومانیسیم (Humanisme)

اومانیسیم یعنی سیستم عقایدی که وجه مشخصه آن رواج انسان دوستی و علاقه به سعادت نیکبختی بشر و احترام به شخصیت و مناعت انسانی است. از نظر تاریخی چنین سیستم تفکری در قرون 14 و 16 میلادی به مثابه یک نهضت اجتماعی و ادبی ظاهر شد که در عمل علیه ایدئولوژی فئودالی و قشربون مذهبی بود. این سیستم تفکر در آن زمان متعلق به گروه محدود از روشنفکران بود که منعکس کننده مبارزه بورژوازی رشد یابنده بودند و می خواستند زنجیرهای اجتماعی و معنوی فئودالیسم را پاره کنند. روشنفکران و ماتریالیست های فرانسه در قرن هیجدهم برجسته ترین نمونه های طرز تفکر اومانیسیتی را عرضه داشتند آن ها بودند که شعار «آزادی، برابری و برادری» را اعلام کردند، ولی این شعارها در عمل و همزمان با تحول سرمایه داری در چارچوب منافع بورژوازی محدود شد تا جایی که به آزادی استثمار منحصر گردید و بالاخره هم فاشیسم و میلیتاریسم هیچگونه اثری از آن ها باقی نگذاشت.

مفهوم اومانیسیم در آثار سوسیالیست های تخیلی نظیر سن سیمون، فوریه و اوئن محتوی اجتماعی جدیدی یافت. این محتوی شامل الغای استثمار و ستم و تکامل شخصیت فرد

میشد ولی این ها نیز به شناسایی قوانین عینی جامعه و نقش مبارزه طبقاتی توجهی نداشتند و اومانیزم آن ها غیر فعال و آرزو مانند بود. مارکسیسم عالی ترین نوع اومانیزم، انسان دوستی واقعی مبارز و فعال را عرضه داشت. هدف اومانیزم سوسیالیستی آزادی کامل زحمتکشان از زنجیر استثمار، از هر گونه ستم و عدم تساوی اجتماعی، کسب وسیع ترین آزادی های واقعی برای انسان، ایجاد گسترده ترین عرصه ها برای رشد و بارور شدن استعداد های افراد و بهترین شرایط رشد همه جانبه شخصیت انسانست. این اومانیزم بر شالوده مستحکم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و الغای استثمار فرد از فرد قرار دارد.

23- ایدئولوژی (Ideologie)

ایدئولوژی عبارتست از سیستم نظریات و اندیشه های سیاسی، حقوق، هنری، مذهبی، فلسفی و نظریات در زمینه اخلاق. ایدئولوژی بخشی است از روبنا و دارای خصلت طبقاتی است و بنابر این در آخرین تحلیل منعکس کننده مناسبات اقتصادی - زیربنای جامعه است. در جامعه ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پیکار ایدئولوژیک است. منافع طبقات ارتجاعی و در حال نابودی حکم می کند که واقعیت نفی شود و حقیقت زیر پا گذاشته شود و به همین جهت ایدئولوژی این طبقات غیر حقیقی است، منعکس کننده واقعی حقایق نیست، علمی نیست. برعکس منافع طبقات مترقی و انقلابی به ایجاد ایدئولوژی منعکس کننده واقعیت و علمی کمک می کند. مارکسیسم - لنینیسم آن ایدئولوژی علمی و حقیقی است که بیان گر منافع طبقه کارگر و اکثریت عظیم توده زحمتکش و بشریت خواستار صلح، ترقی و آزادیست. در این اواخر فلاسفه بورژوا شایع می کنند که داشتن ایدئولوژی مغایر با برخورد علمی به مسائل و واقعیت است. آن ها ایدئولوژی را امری ذهنی خالص، بدین پایه عینی و نتیجه اندیشه مجرد گروه ها یا دسته های حزبی خاص دانسته و ادعا می کنند که باید فلسفه و علوم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کر. (آنچه که ایدئولوژی زدایی یا *desideologisation* نام گرفته است) نتیجه چنین روشی جز آن نیست که به طور مصنوعی علم و فلسفه از مبارزه طبقاتی و از واقعیات اجتماعی جدا شود. هدف اصلی از این دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاً علمی است.

تکامل ایدئولوژی اگر چه وابسته به مناسبات اقتصادیست، ولی در عین حال دارای استقلال نسبی نیز هست. نمونه این استقلال نسبی را در این امر به ویژه می بینم که محتوی ایدئولوژی را نمی توان بی واسطه و مستقیماً با علل اقتصادی توضیح داد. به علاوه رشد عامل اقتصادی و ایدئولوژی هم زمان و موازی نیست. استقلال نسبی ایدئولوژی به این جهت نیز هست که بر تکامل ایدئولوژی، بر تحولات سیستم نظریات و اندیشه ها، یک دسته از عوامل که دارای ماهیت غیر اقتصادی هستند نیز تاثیر می گذارند. از این قبیل است تاثیر اشکال مختلف ایدئولوژی یکی بر دیگری و نقش مشخص این یا آن ایدئولوژی و غیره.